



حق الایضاح
فی
طیش الکفر والنکاح

حضرت علامہ قاضی غلام گیلانی نقشبندی

(۱۲۸۵ھ--۱۳۲۸ھ)

شمس آباد، اٹک

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ وکفی والصلوۃ والسلام علی رسولہ خاتم الانبیاء محمد المصطفیٰ وآل المجتبیٰ وصحبہ المرتضیٰ
وعلی الامام الہمام صاحب المذہب سراج الامۃ الحمد للہ ابی حنیفۃ امام الہدیٰ وعلی
غوث الملونین محی الدین عبید اللہ در الجیلانی صاحب التقی وقرۃ الثقلین الشیخ المعظم
محی الدین الشیخ الاکبر صاحب الفتوحات مقبول المحققین اہل النہی وعلی الشیخ الاجل صاحب
الدلائل الشیخ ابی الحسن اشذلی وسائر مشائخ حوزہ الجہاد والدلائل والشیخ المنیر بالنور
الربانی الامام الرافعی المجدد للفقہ الثانی الشیخ سرہندی وعلی جمیع المشائخ النخبین
وصاحبی الطرق الحقہ وجمیع المؤمنین والمؤمنات الی یوم تبدل الارض تنشق السموات
مسائل از مدت دراز دیدہ می شود کہ در بعض مواضع زبان بالغہ سوائے
رشتہ ای او یا شے خود نکاح خود بغیر کفو و خود می کنند و بعد شش لوبت بچنگ و جلال مقدم
بازی می افتد ازین سبب در دل بود کہ در جواز عدم جواز نکاح بالغہ بغیر کفو و بلا رضائے
ولی چیزے بنویسم اما بعض مواضع حائل بودند تا بعد کے کہ در ۳۳۳ مجری بمقام یکمیل پور
اکم جلسہ علماء دریں امر منعند شد کہ آیا نکاح رسید زادی بالغہ بغیر رضائے ولی
او بغیر قوم خود درست باشد یا بعض مجوز شش مائل شدند و اکثر بعدم جواز شش قائل
شدند و منشائے آن جواز عدم جواز نکاح بغیر کفو بہت بناء علیہ این قائل البضاع
تغیر الباع فاوم اہل علم بدنام کنند نکر نامے چند قاضی غلام گیلانی سنی حنفی نقشبندی
پنجابی چہاچہی شمس آبادی موافق بہت خود از کتب مجتہدہ مذہب خود عباراتے
چند بخدمت علمائے انصاف پسند عرض می کنند و چونکہ فیصلہ این مسئلہ مفید
عام اہل اسلام است لهذا محض احقاق حق مقصود است نہ رد و تردید کے
از اہل زمانہ کہ قبول افتد از مے عز و ثبات و ما توفیقی اللہ العلی العظیم
سوال چہ فی فرمایند علمائے دین میند اند بریں مسائل را اما کفو کہ در نکاح مجتہد

است چه معنی دارد و در چند امور کفو معتبر باشد و معنی پنجمی چیست و برائے
 بجهیاں لحاظ نسب در کفو ضرور است یا که نسب خاص بعرب است و نکاح
 سید رادمی بالغه صحیحۃ النسب سوائے رضائے ولی بغیر کفو یعنی بجهیاں
 شخص که نه سید باشد و نه عالم درست است یا نه و با عالم که سید نباشد چه
 حکم است و هم چنین نکاح هر زن بالغه بغیر رضائے ولی در غیر کفو درست گردد
 یا نه (۲) ولی زن بالغه یا تا بالغه اگر راضی باشد نکاح بغیر کفو جائز باشد
 یا نه بینوا توبخبر ۱۰ -

جواب سوال اول معنی کفو برابری و همسری است در نکاح برابری در امور
 کم یا زیادہ ازاں مضر باشد بلکه برابری عرفی مقصود است که در عرف آنرا برابر دانند
 اگر چه فی الحقیقت مساوات باشد و آن امور شش اند که در شش جنسیت نظم کرده
 ان الکفایة فی النکاح کمون فی ست لها بیت بدیع قد ضبطه نسب و اسلام کذا لک حرفۃ
 و دیانۃ حریت مال فقط در نسب و اسلام و کتب و دینداری و آزادی و مال داری مرد و برابر
 یا اعلی از زن بودن باید زیرا که اگر زن از مرد اعلی باشد کفو فوت شود پس در شان
 و اولیاد زن را عار و شرم می آید و اگر مرد بر زن یا اعلی ازاں باشد در شان زن را
 شرم نمی آید از رشتہ مآں مرد چونکہ اسلام شرط شد پس اگر مرد خود مسلم آورده
 باشد و پدر و جدش کسے مسلمان نباشد و زن خود هم مسلمان باشد و پدر
 او نیز مسلمان باشد در میاں ایشان کفو فوت شد - قاضی خاں (کسب) و مظهر
 روایت از امام صاحب اگر چه نکاح حرفه و کسب معتبر نیست اما نزد امام ابی یوسف صاحب
 و امام محمد صاحب و در یک روایت از امام صاحب کسے که کسب ادنی دارد برابر
 آن زن نباشد که کسب اعلی دارد مثلاً مرد معالج چارپایاں باشد یا حجامی می کند
 یعنی از جائے آفت رسیده است و زده خون بدن خود می کشد یا بافنده است یا فاکروب
 است یا دباغ است بمسرو برابر بزاز و عطار اسی عطرد و دوا فروش و صراف نمی گردد

و همین صیغ است کذا فی فتاوی تافینحال و همچنین حلاق اسی سرتراشیده که در هندی
 آنرا حمام و ناچی میگویند برابر بزاز و عطار و صراف نمی شود - و با فند اسی جولا هم برابر
 خیاط یعنی در زمی نباشد زیرا که جولا هم از در زمی ذیل است و در زمی برابر سوداگر
 و بزاز زمی فروش نباشد و سوداگر و بزاز زمی فروش برابر عالم و قاضی نباشد و مختار
 و اگر پیشه های مختلفه با هم قریب قریب باشند ایشان کفو یکدیگر می شوند و تفاوت
 و تفاضل در ایشان محترم نگردد چنانکه بیلار یعنی علاج کننده چارپایان (سلوتری) و
 حمام که خون از اعضا مردمان می کشد و با فند که کرباس می بافد و خاکروب که کوچه ها
 صفائی کند و جاروب بجان مردمان می دهد و دباغ که رنگ می دهد جاها را یا چرم غام
 را پخته میکند اگر چه با هم فرق می دارند یعنی بعضی کسب خوب است و بعضی ذیل
 است اما این فرق قلیل محترم نباشد و همه بایکدگر شادی کردن می توانند پس با فند
 کفو حمام و دباغ کفو خاکروب و صراف یعنی کوچه بس کفو حداد یعنی کوچه آه
 (دو تار می شود قال شمس الانتمة الخوانی و علیه الفتوی محیط - عالمگیری و بهتر انصیت
 که در حسن و جمال و عقل نیز رعایت کرده شود - هندی و همچنین عطار و بزاز و صراف
 اگر چه با هم فرق می دارند اما کفو یکدیگر می شوند -

تنبیه که در گرفتن کد امی صنعت را پیشه محترم انصیت که آن صنعت را وجه معاش
 می دانند و اکثر اوقات شغل و رو دارد و اکثر معارف خود را وجه کفاف
 از آن و اندر معرفت مردمان بآن صنعت معروف باشد که مردمان آنرا مثل با فند
 و زرگر و دباغ و بزاز گویند زیرا که اگر گاهی ما می کنند آنرا در آن پیشه اهل پیشه گفته
 نمی شود و می دانست (این هم در کفو محترم باشد پس مرد فاسق با زن صالحه کفو نمی باشد
 جمیع و برابر است که فتن او ظاهر باشد یا نه محیط مسئله مرد بے دختر تا بالغه خود را با آنچنان
 شخص نکاح کرد که آنرا صالح گمان میکرد که شراب نمی نوشد بوده پدر دختر را معلوم شد
 که شراب نوشی میکند و دختر آنوقت نیز بالغه شد و گفت که من با این نکاح راضی نیستم
 پس اگر پدرش شراب خوردن معروف نبود ای شراب نمی نوشید و اکثر مردمان قبیله آل

پدر نیز مصالح بودند پس آن نکاح باطل گردد و این مسئله با اتفاق است نزد امامان ما و نیز
 نقل از هندیه - و در مختار نیز چنین نوشته مسئله اگر مرد فاسق باشد و زن صالحه باشد
 دختر مرد صالح یا دختر مرد فاسق آن مرد فاسق کفو آن زن نمی باشد و مختار و اگر زن فاسقه
 باشد اما پدرش صالح باشد مرد فاسق کفو نمی گردد در مختار اگر چه درین مسئله اختلاف است اما این
 مسئله زن صالحه باشد یا فاسقه لیکن پدرش صالح باشد مرد فاسق کفو او نتواند شد
 و مختار اما در شامی نوشته که اگر زن فاسقه بنت فاسق باشد یا بنت صالح باشد مرد فاسق
 کفو او نمی گردد و این را بحث ثابت کرده - مسئله اگر زن صالحه دختر فاسق باشد و او
 نکاح کند نفس خود را با مردی فاسق بلا رضایت پدر خود پس پدر آن دختر تراحق است و افس
 برائے شکستن نکاح نیست زیرا که او خود مثل داماد خود فاسق است و زن خود با آن
 فاسق راضی شده و المختار اما بشرطیکه در دیگر امور هم کفو باشد مگر در اعتبار دیانت
 و تقوی و پرہیزگاری و در باب کفو بعضی اختلاف ذکر کرده اند اما صحیح آنست که معتبر است
 و مفتی علیہ است - فتح ۱۹۲ (حریص) این هم در کفو معتبر باشد مثلاً اگر مرد غلام کسی باشد
 و زن امیل باشد هر دو با هم کفو نمی باشند یا مرد چنان باشد که خود امیل است اما پدرش را خواجہ او
 از غلامی ادا کرده و زن از ابنته احره و امیل است و پدر و جد او نیز امیل اند آن مرد کفو آن
 زن نتواند شد - عالمگیری - و در مال ہم کفو را اعتبار است که قادر باشد زوج برہر محل ای
 ہر قدر ہر کہ محل اودن در اسفار و اج باشد ہر اودن آن قدرت دارد و نیز قدر دارد ہر اودن نفقہ
 زن بلائے یک ماہ اگر پیشہ ور نباشد و اگر پیشہ ور باشد آنقدر کسب کردن تواند کہ ہر روز نفقہ
 زن ادا شود این ہمہ آنوقت است کہ زن را قاتل جماع باشد و اگر زن طاعت جماع ندارد فقط
 قدرت بر ہر محل مدایجی کافی است برای کفالت و نفقہ یک ماہ یا نفقہ ہر روزہ را اعتبار نخواہد شد
 زیرا کہ برائے این چنین زن بر مرد نفقہ واجب نشود کما فی الذخیرۃ - و مختار - و عام است کہ زن چنان
 اموال کثیرہ باشد یا فقیر باشد از جانب مرد اینقدر قدرت برای کفالت معتبر است ہندیہ -
 مسئله اگر زوج چنان باشد کہ ہر اودن نتواند اما ہر روز کسب نقد کردن تواند کہ زن را
 نفقہ دہد درین مسئلہ علماء اختلاف دارند اما اکثر مشائخ مذہب برای این اند کہ آن مرد کفو زن

نباشد که انی المیوط - عالمگیری - نسب است و این هم معتبر است و در کفوه نیز آنکه مردمان در نسب
 خود بسیار فخر می کنند بدان که افضل تر از همه نسبها نسب رسول الله صلی الله علیه و سلم است
 اسی نسب بنی هاشم چنانچه عینی فرموده ناقلا عن المبتدئ - افضل الناس لب بنو هاشم ثم قریش ثم
 العرب لما روی عنه عایه العملاء و السلام ان الله اختار من الناس العرب و من العرب قریشا و
 اختار منهم بنی هاشم و اختار من بنی هاشم اعرابی زیاد بزرگ از همه مردمان بنو هاشم اند از
 روستای نسب بعد از آن قبیله قریش بعد از آن عرب زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده
 که پروردگار بشارت داده است که از همه مردمان قریش را و از عرب پسند کرده قریش
 را و از قریش پسند کرده بنی هاشم را و از بنی هاشم پسند کرده خاص مرا - و در ترمذی شریف
 وارد است که فرمود حضرت صلی الله علیه و سلم که الله تعالی پسند کرده از بنی اسماعیل کنانه را
 و از کنانه پسند کرده قریش را و از قریش پسند فرموده بنی هاشم را و از بنی هاشم پسند کرده مرا و عرض
 که نسب رسول الله صلی الله علیه و سلم که امروز در دنیا سادات کرام اند از همه انساب اعلی و
 افضل و بزرگ اند هیچ کس را با ایشان دعوی همسری درست نیست و اگر چه صد تا پشت
 از رسول الله صلی الله علیه و سلم دور باشند اما این نسبت که از اولاد رسول الله هستند
 بسیار درجه دارد - چه نسبت خاک را با عالم پاک و نزد اکثر فقهاء نسب در کفوه و افضل است
 اما خاص برای مردمان عرب زیرا که مردمان عجم ذات و نسب خود را ضائع کرده اند بوجه نکاح
 کردن در دیگر اقوام و عجمی آن شخص است که قرابت او با قرابت که امی قبیله از قبائل عرب متصل
 نشود در شامی فرموده **قوله** و اما فی العجم المراد بهم من لم ینتسب الی احدی قبائل العرب امریس
 آن کسان که نسب ایشان از قبیله عرب ملحق نمی شود و آن عرب اند عام ازین که زبان ایشان
 عربی باشد یا هندی یا افغانی یا بنگالی یا پنجابی و غیره و عام ازین که در ملک عرب سکونت
 می کنند یا در ملک عجم در سنده باشند یا در هندوستان باشند یا بنگاله یا خراسان چنانکه
 شیخ صدیقی یا فاروقی یا عثمانی یا اولاد انصار و غیره اقوام که در دیگر اوطان سوائے ملک
 عرب سکونت نمی دارند مگر چونکه نسبت ایشان بکسی قبیله عرب پیوند نمی دارد و لهذا ایشان
 عرب اند و کسانی که نسب ایشان بایک قبیله از قبائل عرب ملحق نمی شود ایشان عجمی اند

اگر چه در ملک عرب باشند اگر چه در مکه معظمه باشند یا مدینه طیبه یا بغداد یا بصره و اگر چه در
ملک عرب سکونت دارند و در مختار گفته در باره اعتبار و سبب و ندانی العرب

در مختار وی گفته است اعتبار سبب انما يكون في العرب فذا يجتبر فيهم الا الاسلام كما في الميما و الميما

و غیره و این سبب را بنام بنی المصطلق می گویند که ازانی عرب الملتقی اسم و بنیامیه گفته که سبب در عجم

معبر نمی شود و هم چنین در فتح القدره و غیر آن گفته عرب و و قسم اند عرب غار به و

آن اولاد قحطان است و عرب متغریه و آن اولاد حضرت اسماعیل علیه السلام است و بعضی

گفته اند که قحطان از اولاد اسماعیل علیه السلام بود و عرب اولاد ذرمخ برادر اسماعیل علیه السلام

اسلی الدردی قریشی که ام کس را گویند جواب در کفیه نوشته که قریشی کن کن اند که از

اولاد نضر باشند و تاشمی آنست که از اولاد تاشم بن عبد مناف باشد و عربی آنست که از اولاد

آن شخص باشد که بالا از نضر باشد و موالی ای عجمیاں با سوائے ایشان باشند اسم در شامی

گفته که از اولاد نضر بن کنانه باشد یا نیراد و آن که منسوب باشد بظرف آن پدر که بالا از

نضر بن کنانه است آن یحیی بن قریش است و نضر جد دوازدهم است برائے بنی صله الد

علیه و سلم زیرا که رسول الله محمد است بن عبد الله بن عبد المطلب بن تاشم بن عبد مناف

بن هاشم بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه

بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بخاری تا اینجا بیان کرده و خلفاش

اربعه یعنی ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب عثمان بن عفان و علی بن ابیطالب همه از قریش اند

قریش چند قسم اند با هم مثل تاشمی و نوفلی و تمیمی و خدی و غیر آن پس هرگاه ایس همه تاشمی

آنکوں بدان که همه قبائل قریش با هم کفو یکدیگر اند و اعتبار تفاضل یعنی کمی و بیشی در جبره

نیست و بعضی بیه قریش با بعضی دیگر قبیله قریش نکاح درست باشد چنانچه تاشمی با نوفلی

یا تمیمی یا خدی کند حضرت علی که مالد و جبره که تاشمی بود دختر خود ام کلثوم را که از فاطمه

رضی الله تعالی عنهما بود با عمر رضی الله تعالی عنهما نکاح داده بود حال آنکه عمر رضی الله تعالی عنهما بود و هم چنین عثمان

که اموی بود و دختر آن بنی م نکاح کرده بود پس در حدیث آمده که تاشمی با بنی م نکاح کرد و در حدیث آمده که

طیحه
فتح
مطهر
سکه
سکه

نفس معتبر نیست مگر آنوقت که نسب زن از چنان قریش است که ایشان مشهور اند چنانچه این بیت
 خلافت که ایشان در جریت مشهور اند و صلاحیت خلافت میدارند پس اگر زن قریشیه از اولاد
 خلفاء نکاح کند با مرد قریشی که از اولاد خلفه نیست برائے او لیام زن اعراض باشد
 و این هم وجه اعتبار نفس است و در خاندان ورنه اصل کفایت در قریشی از اولاد غیر خلفاء
 قریشیه از اولاد خلفه موجود است بلکه اعتبار این تفاضل برائی تعظیم خلافت و ساکن کردن
 فتنه شده است چنانچه در هدایه و عینی حاشیه هدایه نوشته پس بر این بنا میگویم که در بعض
 جا که در نسب خود را از قریشیان ثابت میکنند که آن قریشیان غیر مشهوری باشند
 و نکاح می آرد آن زن قریشیه را که از بنی هاشم است یعنی از خاندان سادات است
 و لیام زن را ضرور اعراض می رسد برائے دور کردن فتنه و همین وجه است که سادات
 جنگ و جدال نمی کنند بآن کس که سید زادی را در نکاح می آرد اگر چه آن مرد خود را
 از خاندان قریشی ثابت نماید تا وقتی که او از قبله سادات نباشد با او راضی نمی باشند
 و از اینجا نیز ظاهر شد مسئله نکاح سید زادی که نکاح او با غیر کفو یا درست
 نباشد و اگر سادات شود سید زادی بالغة یا نابالغة را بمرغی خود و دیگر کفو دهند بر
 ایشان لعنت و غضب بارد اگر چه نفس نکاح صحیح گردد و این در حق غیر عالم است
 و در نکاح کردن عالم با عمل سید زادی را اختلاف است یعنی اگر اینچنان عالم که معنی عباد
 از ترکیب می دادند چنانچه در مختار گفته العالم من یتخرج المعنی من التریب کما یحق و
 منشی از قوم غیر قریشی مشهور یا از قوم عجمیان باشد و سید زادی را در نکاح آید نزد
 بعض علماء درست نیست زیرا که او کفو سید زادی نباشد چنانچه فتح القدیر از
 این نقل کرده و الاصح انه لیس کفو للعالم به ام و زیاده صحیح این است که عالم کفو سید
 زادی نمی ماند و این چنین در عالمگی و در مختار و جامع الزوائد نیز مذکور است و در بر جندی حاشیه
 شرح حقایق گفته الاصح ان ذابجاه کالسلطان و العالم لایکون کفو للعالم به ام و هم چنین در
 ملحوظاتی مذکور است و نیز در اکثر متون کتب فتنه سطور است که عجمی مرد کفو زن عربیه مگر
 دو آن عرب که غیر قریش اند کفو قریش نباشند پس مردان عجم که برابر عرب نمی باشند برابر

الناس الكفار قبيلة لبقيلة وعربی بعرابی موسی بمولی (ری عجی عجی) و هم چنین در دیگر احادیث نیز
 دارد است پس احتیاط بکار او متیلا و رجوع و فرست هم دارد و چنانچه در رساله ربیع الکلام
 فی لزوم الظهور علی الانام) در خواندن ظاهر احتیاطی در ملک سلطان نامسلم بیان کردم و نیز رجوع الیه
 مع هذا اختلاف مسئله در اصل مذهب منصوص است در شامی ج دوم باب الاکفیه و کفیه بجز
 نیم اختلاف امام و در شامی جلد اول گفته که ذکر اختلاف دلالت دارد که در مذهب منصوص معصوم
 است اختلاف فی ظاهره انه منصوص فی المذهب علی الخلاف ام و عرب کفو قریشیان نباشند اما
 همه قبایل خوب بایکدیگر کفو هستند انصار مهاجرین برابر اند اما عجم کفو عرب نباشد و عجمی عربی
 هر دو کفو قریشی نباشند و عجم نیز بایکدیگر هستند یعنی در عدم امتیاز نسب بشرطیکه در ویست
 و کسب و غیره همسری یافته شود و امتیاز نسب را اعتبار نکردن در آنوقت باشد که در عرف
 مردمان امتیاز کثافی و کوچی قوم و ذات نباشد و اگر امتیاز نباشد که مثلاً گوجری یا جاوید یا دیگر
 که امی محبتر قوم عجمیان عار کنند از رشتہ کردن با قوم بافنده یا زیات ای تیلی یا دباغ و رنگند
 پس ایشان با هم کفو نباشند بنا بر عار و شرم عرفی چنانچه درین کتاب اکنون یک فتوای
 این امر نیز ذکر می شود که عدم اعتبار نسب و عجمیان آنوقت است که در عرف ایشان
 امتیاز در اعلی و ادنی اقوام نکنند الا استفسار چه می فرمایند علمای محققین اندرین مسئله که
 تفریق در دال عجمیان که کس مغل باشد یا افغان کس بافنده و غیره اگر چه در محال اخروی
 محبتر نباشند اما در محال دنیوی مثل نکاح و غیره محبتر باشد یا نه آیا نکاح یک قوم با قوم دیگر
 جائز باشد یا نه بافنده یا دیگر اهل کسب ذلیل همسر و برابر افغان یا مغل می تواند شد یا نه زید
 میگوید که در عجمیان دیانت و حرفة و مال را اعتبار نیست همه یک کفو اند گفته او صحیح است یا نه
 و در نسب حسب چه فرق باشد چنانچه فخر بالب باشد همچنان شرعاً بحسب جائز است یا نه
 ارشد و ناالجواب و لکم جزیل الثواب الجواب ب تفریق نسب حسب در امور دنیوی مثل نکاح
 و غیره منافعی کفو باشد اگر مرد از قوم ادنی باشد و زن از قوم علی باشد و ایشان زن بالغه
 را برضی خود دهند نکاح جائز اما گناهکار شوند زن اگر بلامرضی ایشان نکاح در ادنی قبیل
 کند از ابتدا و نکاح درست نشود بنا بر رواست نوادر که تحقیقش در این کتاب موجود است
 مثلاً اگر زن از قوم افغان یا آوان یا مغل یا گوجری یا حبش یا دیگر که ام ثقه ذات باشد و مرد از
 ذات بافنده یا قصاب یا تیل یا کفش دود یا حمام یا کلال یا درزی یا رنگساز یا آهنگر باشد

مکاح درست نگردد زیرا که ایشان با هم کفو یکدیگر نباشند و ایشان زن را منکاح نمی آید
 اخرج الدارقطني ثم البیهقي في سننهما عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم لا تنكحوا النساء الا من الكفاءة الحديث كذا في تخریج الزیلعی فی فتح القدير لیکن
 جهة بالنظار و هو اید ثم قال بعد ذکر الشواهد فوجب ارتفاعه الى الجهة بالحسن لحصول الظن
 بصحة المعنى وثبوتة عنه صلى الله عليه وسلم اید وفي فتح القدير عن الدارقطني عن ابن عمر نوحا
 الناس كفاءة قبيلة لقبيلة وعربي بعربي ومولى بمولى الا حاكما او حجابا و فيه لبعض طرقه حديث بقیة
 اهو الذي روى انفا ليس من الضعف بذلك فقد كان شعبة معظما بقیة وناهیك بائنا
 شعبة وايضا تعدد طرق الحديث الضعيف يرفع ال الحسن اید فی الدر المختار وحرفته الخ فی
 زاد المختار ذکر الكفا ان الكفاءة فيها معتبرة عند ابی یوسف رح وان ابا حنيفة رح بنی الامر
 فيها على عادة العرب ان مواليهم يعملون بهذه الاعمال لا يقصدون بها الحرف فلهذا يحررون
 بها و اجاب ابو یوسف رح على عادة اهل بلاده و انهم يتخذون ذلك حرفة فيعبدون باله فی
 منها فلا يكون بينهما خلاف فی الحقيقة بدال ح - فعلى هذه لو كان من العرب من اهل البلاد من
 يحترف بنفسه لاعتبر فيهم الكفاءة فيها و حينئذ فنكون معتبرة بين العرب والعجم من
 ۵۲۵ و ۵۲۶ و ايضا فيه بعد الكلام فی النكاح حرفة عن الفتح ان الموجب هو استنفاص ال العرب
 فيه در معجم جلد ۲ ص ۵۲۵ و ايضا فيه ان المعبر فی كل موضع ما اقتضاه الدلیل من البناء على
 احكام الاخرة وعدمه الى قوله و فعل ما تقدم عن المحيط من ان تاليج الظالم احسن من الكل كان
 فی زمينهم الذي الغالب فيه التقاطع بالدين والتقوى دون زنا الغالب فيه التقاطع بالدين
 قائم - جلد ۲ ص ۵۲۵ و از این روایات حدیثیه و فقهیه معلوم شد که قول زید غلط است و اعتبار
 و نداشت و علو حرفة ضرور معتبر است و در این بر عرفت است که آل در حدیث نیز اعتبار کرده
 شد و فقها کرام که در عجم لب را اعتبار ندارند اشتند این مطلق نیست بلکه مقید است باوقات
 که در عرف مردمان این کفایت قومیت را که کسی از قوم علی دکیس از قوم ادنی باشد
 اعتبار نباشد و اگر در عرف مردمان تفاوت کلانی و خوردگی قومیت را لحاظ باشد در
 عجمیان نیز اعتبار نسب و قومیت معتبر خواهد شد کما من الاستثناء فی الحديث من مولى
 بمولى را می عجمی الخی (بقوله الا حاكما او حجابا و من قول الفتح ان الموجب هو استنفاص
 اهل العرب الخ چنانچه خود در غرب با هم با وجود تفاضل فی شرف نسب بسبب همین

در
 این
 کتاب

عوارض عرفیه بنویسد را از کما فی مستثنی کرده شد در مدایه گفته و العرب کفایه بعض
 الی قوله و بنو باعلیة لیهو با کفایه لعامة العرب لانهم معروفون بالخاصة و از مدایه بودن
 بهمین عوارض عرفیه صاحب فتح القدیر در الملاحق این استثناء نظر کرده و حیث قال و قال هلق
 و لیس کل باطلی کذا لک بل فیم الوجود و کون فسیلة منهم او لیس صغایک لعلوا ذلک
 (ای اخذ عظام المیتة و لم یخبروا و اخذ و سواها) لیس فی کل و بر بنام اعتبار عرفی اطلاق
 این قول متون (و العرب الکفار فلا یکا فہم غیر ہم) را اہل فتاویٰ مفید کرده چنانچہ در
 شافی مذکور است و لکن قیدہ المشیخ الی قوله و کیف یصح لاحد ان یقول ان مثل الی
 حنیفة او الحسن البصری و غیر ہما کن لیس بعربی لایکول کفوا و البنت لکشی عاہل و بنت
 عربی بوال علی عقبیہ جلد ۲ ص ۵۲ و لب منسوب بطرف آباد باشد اسی زید پسر بکر و اسی
 عمر و آں پسر خالد و آں پسر فلاں و حسب لنتہ عام است کما فی القاموس لیکن عرفا خاص
 است بشرافت نفس خواہ دنیوی باشد خواہ دینی و در کفایت این نیز معتبر است مثل نسب
 چنانچہ فرمودہ فقہاء و یاتہ و مالک و حنفیہ صریح دلیل این اعتبار است و مدار این برہمن عرف
 است کما یظهر من التصریحات الفقہیة بالمجیب قاضی غلام حیدرانی سنی حنفی نقشبندی شمس آبادی
 سوال فارسی نکاح کردن زن ہانغہ سوائے رضائے ولی او در غیر کفو خود درست باشد یا نہ
 ہینوا تو بجز و الجواب دہو الموق للصدق و الصواب و ز ظاہر روایت نکاح درست است
 اما برائے ادیان حق فسخ باقی باشد و در روایت نوادر این نکاح از ابتداء باطل گردد و فتوا شمس آبادی
 بر روایت نوادر است بوجہ اختلاف زماں و فساد مردماں و در فتاویٰ عالمگیری گفته ہم المرأة اذا
 زوجت نفسہا من غیر کفو صح النکاح فی ظاہر الروایۃ عن ابی حنیفۃ رحمہ و روی الحسن عن ابی حنیفۃ رحمہ
 ان النکاح لا ینعقد و بہ اخذ اکثر من مشائخنا کذا فی المحيط و المختار فی زماننا للفتویٰ روایت الحسن
 و قال الشیخ الامام شمس الامتہ الرضی روایت الحسن اقرب الی الاحتیاط کذا فی فتاویٰ قاضیخان فی
 فصل شرائط النکاح انتہی ملقطا و قال فی شرح الوقانیہ و روی الحسن عن ابی حنیفۃ رحمہ عدم جواز
 ی عدم جواز النکاح من غیر کفو و علیہ فتویٰ قاضیخان ام و قال فی المچلی فی قوله و فی روایت الحسن
 عن ابی حنیفۃ رحمہ لا ینعقد ای یجوز النکاح ان کان کفو و الا لا یجوز اصلا و ہو المختار للفتویٰ
 ہمساء و الزمان قال شمس الامتہ الرضی روایت الحسن اقرب الی الاحتیاط اقول ہانس علیہ بالکمال و صح
 من غیر کفو و ام و ہذا فی الدرر شرح النور للامام من لا خسر و قال فی شرح الیاس و روی الحسن

مجلد
 فتح القدیر
 ج ۱
 ج ۲
 ج ۳
 ج ۴
 ج ۵
 ج ۶
 ج ۷
 ج ۸
 ج ۹
 ج ۱۰
 ج ۱۱
 ج ۱۲

حاج محمد

عن ابی حنیفة رحمہ اللہ بلا کفو و بہ اخذ کثیر مشائخنا و قال شمس الائمة الرسی ہذا اقرب الی الامت
 و قال القاضی الامام فخر الدین الفتوی علی قول الحسن فی زماننا قال فی العنایة وجہ البطلان
 لدفع ضررہ العاد عن الاولیاء و لیس کل ولی یحسن المرافعة الی القاضی و لا کل قاض یدل الی
 و در ہامح الرموز گفته و روی عن ابی حنیفة رحمہ اللہ بلا کفو و بہ اخذ کثیر مشائخنا کما فی المجلد
 و علیہ الفتوی کما فی قاضینا و در ابواب الکلام حاشیہ شرح و قاضیہ گفته قال قاضینا ہو المختار للفتوی
 فی زماننا و فی الخلاصۃ بہ بیان یفتی الامام الرسی و فی الکفایۃ و بہ اخذ اکثر المشائخ اہل امام
 ابواللیث سمرقندی اہم این مذہب بہت کہ عام طور پر نکاح سوائے کفو کے ناجائز بہت
 و در فتاویٰ برہنہ گفته و بروایت امام حسن از امام اعظم رحمۃ اللہ تعالیٰ نکاح در غیر کفو
 باطل است و ما خود اکثر اہمیت و علیہ الفتوی و در فتح القدیر فرمودہ و روایت الحسن عنہ ان
 عقدت مع کفو جاز و مع غیرہ لا یصح و اخیرت للفتوی ۴ و بعد انت عدم الصحۃ المفتی بہ اص
 و در بحر رائق گفته و ان المفتی بہ روایت الحسن عن الامام من عدم الاعتقاد و اصلا اذا کان ہما
 ولی تم یرس بہ قبل العقد فلا یفید الرضا بجمہ الامم و نیز در ان بحر رائق ہماں بحر
 در ابواب الاولیاء گفته و روی الحسن عن الامام انہ اذا کان الزوج کفوا فقد نکحہا و الا
 فلم ینعقد اصلا و فی المعراج محرر یا الی قاضینا و غیرہ المختار للفتوی فی زماننا روایت الحسن
 و فی الکافی و الذخیرۃ و بقول اخذ کثیر من المشائخ لانه لیس کل قاض یدل و لا کل ولی یحسن
 المرافعة و یجتنبین یدعی القاضی بذلک فسد الباب بالقول بعدم الاعتقاد اصلا ۱۴ و نیز
 و ہماں بحر رائق در فصل فیما یحل بہ المطلقۃ ص ۳۶ فرمودہ و اما علی روایت الحسن المفتی
 بہا فلا یجلبا العبد بفقد الکفایۃ ۱۵ و ہمدران صفحہ فرمودہ اما علی المفتی بہ فانہ لایجب علیہم
 الشان بالاتفاق لانه نکاح فاسد کما صرح بہ فی الخانیۃ فیما اذا کان النکاح و شللی فاسدا و
 و فی الفتاویٰ المسببۃ المجلد الثانی من المجلدات السبع اذا زوجت البالغۃ لنفسہا من غیر
 کفو لایکون نکاحا علی ما بہ الفتوی و اللہ تعالیٰ اعلم ۱۶ و در فتویٰ در بیان اقسام
 فسخ نکاح فرمودہ قولہ و بعد انکفاء یعنی علی قول من یقول بطلانہ و ہوا یصح فلا یحتاج
 الی حکم بفرقة ص ۲۲ کشور می و ہم چنین در بنیہ حاشیہ بدایہ مفصل بیان فرمودہ و در
 فتاویٰ سعیدیات جلد اول فرمودہ و المختار للفتوی عدم صحۃ العقد اصلا لفساد الزمان و
 علی بذل علیہا یحرم تمکینہ کما یحرم علیہ و لیس ہا ۱۷ و در فتاویٰ کا ملیہ نیز فتویٰ بر عدم جواز

شرح نہیں
 عنہ
 جامع الرموز
 ابوالکلام
 خلاصۃ
 سمرقندی
 بیہ
 فتح القدیر
 بحر رائق
 بحر رائق
 حدی
 فتاویٰ سعیدیات
 کا ملیہ

نوشته و نیز در فتاوی کافوری فتوی بر عدم جواز نکاح بالغه بغیر رضائے ولی در غیر
 کفور خود نوشته و هم چنین در کتابان المحکام و فتاوی غیاثیه فتوی بر عدم جواز اصلا و الا
 و در در مختار فرموده و لفتی فی غیر الکفور بعدم جوازہ اصلا و هو المختار للفتوی لغسوال الزمان
 فلا کل مطلقه ثلثا نکحت غیر کفور بلا رضی ولی بعد معرفتہ ایاہ فلیحفظ اھ و در طحاوی
 حاشیہ در مختار فرموده قوله هو المختار للفتوی لا لیس کل قاض یعدل ولا کل ولی یحسن المرافعة
 و الجنبین یدی القاضی مذلة فسد الباب بالقول بعدم الاعتقاد اصلا - بکراستی و در زیلعی
 شرح کنز نوشته و عن ابی حنیفة و ابی یوسف انه لا یجوز فی غیر الکفأ لان کثیرا من الاشیاء لا
 یکن رفعة بها لوقوع رقله و عن ابی حنیفة و هذه رواية الحسن اقول قوله لان کثیرا من الاشیاء الخ
 ای دلیس کل ولی یحسن المرافعة و الخصومة و لا کل قاض یعدل و لو احسن الولی و عدل القاضی
 فقد یشک الفة للفتوی علی ابواب المحکام و استثقال النفس الخصومات فیتقرر الفرة فکان منعه
 و فعاله و ینبغي تعقیب عدم المفتی به بما اذا کان لها اولیاء استیاء لان عدم الرخصة انما کان
 علی ما وجه به هذه الرواية و فعلا الفرز هم فانه قد یقرر لما ذکرنا الخ و در حاشیہ شامی فرموده
 رقله و لفتی فی غیر الکفور الخ) فیه بذلک لکن یجوز عوده الی قوله فنفذ نکاح الخ و لا حرج ان یعمالو
 تزوجت بدون فیه الخ و قد علمت ان للولی الذی اعراض الیها و الطاهر انه لا خلاف فی صحة العقد
 و ان هذا القول المفتی به فیه بغیر الکفور قوله بعدم جوازہ اصلا هذه رواية الحسن عن ابی حنیفة
 الخ و اذا کان ولی لم یرسل به فیس العقد فلا یقید الرضا بعده - بکراستی و اما اذا لم یکن لها ولی فهو صحيح
 نافذ مطلقا اتفاقا کما یاتی لان وجه عدم الصحة علی هذه الرواية و فیه الضرر عن الاولیاء
 اما هی فقد رضیت باسقاط حقها - فتح - و قول البحر لم یرض به لیس بل لا یعلم اصلا فلا
 یلزم التفريق بعدم الرضا بل ان سکوت منه لا یمکن رضا کما ذکرنا فلا بد حینئذ لصحة العقد من
 رضاه صریحا و علیہ فلو سکنت قبل ثم رضی بعده لا یفید فلیتأمل (قوله و هو المختار للفتوی) و
 قال شمس الائمة و هذا اقرب الی الامتیاز کذا فی الصحیح العلامة قاسم لانه لیس کل ولی یحسن
 المرافعة و الخصومة و لا کل قاض یعدل و لو احسن الولی و عدل القاضی فقد یشک الفة للفتوی
 علی ابواب المحکام و استثقال النفس الخصومات فیتقرر الفرة فکان منعه و فعاله فتح قوله
 فلیحفظ قال فی المحققات شرح المنکومة النفیقة و هذا الخایحجب حفظه لکثرة وقوعه ام
 و قال الکمال لان المحلل فی الغالب یمکن غیر کفور ما انتهى در باب الکفور و در فرائد کلام

گفته ای اذ انکحت غیر الکفو فلا اولیاء حتی الفسخ و هذا علی ظاهر الروایة اما علی رواية الحسن
 فالعقد فاسد و تقدم انها المفتی بها - قول القاسم و الباطل فی النکاح و احد کما فی
 روایاتی و فتح القدر و غیرهما و نیز همی علامه شامی در جلد ثالث و کتاب الوقف نزد
 قول شارح و کذا بعض الاولیاء المتساویین یتبیت الاثر - فی کل کمال - فرموده یعنی
 ان رضی بعض الاولیاء المتساویین بنکاح غیر الکفو قبل العقد و بعده کرهی الکل
 لان حتی الاثر فی ثبت لکل واحد من الاولیاء کمال و هذا علی ظاهر الروایة و اما علی
 به فانکاح باطل عن رسله لثبوت الزمان کما تقدم فی باب الولی امرح ای ان تزوج بها
 لنفسها بغير کف باطل اذ اکان لها ولی لم یرض به قبل العقد ولا یفید رضاه بعده امرح
 و در فتاوی تنقیح حدیه گفته اسکن فی امرأة عوبتة ابوها و اجدادها من اهل العلم -
 و الصلاح و لزومها المتوفی عنها مخرج یرید التزووج بها بلا رضایه و هو غیر کفو من
 کل وجه کیف الحكم فی ذلک - الجواب - المتحقق لا یكون کفو للحرمة الاصلیة کما فی الخاتمة
 فاذا نکحت بلا رضا و لیسها فرق القاضی بینهما بل یطلب الولی کما فی الذکر و غیره و هذا ظاهر الروایة
 عن ائمتنا الثلاثة رضی الله تعالی عنهم فتبقی احکام النکاح من الردة و الطلاق لکن
 لمرؤی عن الحسن عن ابی حنیفه ریح بهلان النکاح من غیر الکفو به اخذ کثیر عن شایخنا قال خمس
 الاثمة الخمسی و هذا اقرب الی الاحتیاط فیس کل ولی یحس المرافعة و لا کل قاض یعدل و الا حرم
 سد باب التزووج من غیر کفو و قال الامام محمد الدین و انفتوی علی قول الحسن فی زماننا
 قال فی البحر المفتی بهج و رواية الحسن عن الامام من عدم العقادة اصلا اذ اکان لها ولی لم یرض
 به قبل فلا یفید الرضا بعده و اما تمکینها من الوطی فعلى المفتی به هو حرام کما یحرم علیه الوطی لعدم العقادة
 و مقصود منه و در فتاوی خیریه فرموده در جواب سوال و هی مسئلة من نکحت غیر کفو بلا رضا
 اولیائها و لیه اختلاف فافتی کثیر بعدم العقادة اصلا و هی رواية عن ابی حنیفه ریح ففی المراجع
 حزبا الی قاضی خال و غیره و المختار للفتوی فی زماننا رواية الحسن و فی الکافی و الذخیرة و بقول اخذ
 کثیر من المشایخ لانه لیس کل قاض یعدل لکل ولی یحس المرافعة و المجتوبین یدعی القاضی بذل
 فسد الباب بالقول بعدم الاعتقاد اصلا و هذا کثرت علمه من النقل فی هذه المسئلة فعلى
 به اذ النکاح هو شائی بعدم الاعتقاد الاول و اما علی ظاهر الروایة و ان کان للولی ففسخ النکاح
 فی ذلک یحتاج الی قضاء القاضی - تا ما ینیکه فرموده و حیثما علم ان الفتوی علی رواية الحسن

کامل بهایا بقا الشانی حسن و الله اعلم **و** در شرح گفته دروسی عن ابی حنیفة و ابی
 یوسف یح انه لا یجوز فی الکفو و اخذ المتاحرول بهذه الروایة لفساد الزمان و احتیاط هم و
 که نکاح بالغه در غیر کفو سوائے رضائے ولی باطل گفته شود در شامی متعلق قوله و بناء علی الاول
 و هو ظاهر الروایة مذکور است و به ائمتی کثیر من المشایخ فقد اختلفوا لافساد بکر لکن علمت
 ان الشانی اقرب الی الاحتیاط **و** هم چنین مولوی عبید الحی رضا لکنهوی که زمانه او اکنون گذشته
 و نیز در مجموع فتاوی خود گفته که نکاح بالغه بغیر رضائے ولی در غیر کفو باطل است و حاجت
 به تفریق قاضی نمی افتد زن را احتیاط است که با هر کس که نکاح کند بکند ام ازین عبارت که دیدی
 در شندی یقین خواهی کرد که در عدم جواز نکاح زن بالغه بغیر رضائے ولی در غیر کفو بر روایت امام
 حسن عتمة الله تعالى فتوی است و درین جامعائے کرام بر ظاهر روایت عمل نموده اند چنانچه بسیار
 مواضع ظاهر روایت ترک شده و عمل بر روایت نوادر می شود بوجه آں امور که فقهاء در
 کتب خود فرموده اند و ابی فقیر نیز آورده در رساله خود که این رساله از ان رساله طویل مختصر
 کرده شد بر آن سهولت ناخوش - و حمایت قویة همچنین مؤید اند مراد است امام حسن را در
 سوال اگر بگوئی که نفوذ در جواز آں مستند من است و بطلان آں نکاح روایت شرح
 است و متن بر شرح مقدم باشد لان المتن موضوعه لاصل المذهب و مسائل ظاهر الروایة
 در جواب اول میگویم که روایت بطان نکاح از ابنه انیز در متن موجود است چنانکه در
 شرح حقایق داخل متن است و در مختصر الوقایه و تنویر الابصار نیز در متن مذکور است پس این
 هم اصل مذهب قرار یافت لما فی الشامی الجلد الاول ۹۲ المتن لای ذکر فیها الاصل المذهب
 چنانکه در سوال نیز از چنین عبارت سند گرفته و ثانیاً قویهم ان المتن موضوعه النقل اصل متن
 و مسائل ظاهر الروایة حکم غالبی لاکلی فانه کثیرا ما یدکرار باب المتن مسائل خارجة عن اصل المتن
 متباینه لمساک الائمة و لکن هی من تحریجات المشایخ المتقدمین کثرتة الخیر فی
 العشر فی باب الحیاض و انه لیس مذهبنا لا مانع الا عظم و بکذا کثیرا ما یدکرار مذهب صاحبیه
 و او کان راجحاً کما فی بحث السجدة بالجبهة و الالف ثم قول ران قول الفقهاء رحمهم الله تعالى
 ما فی المتن مقدم علی ما فی الشرح و ما فی الشرح مقدم علی ما فی الفتاوی فاذا وجدت
 مسئلة فی المتن الموضوعه النقل المذهب و وجد فلانها فی الشرح اخذ ما فی المتن
 و اذا وقعت المخی لفة بین الشرح و الفتاوی یعمل بالشرح لیس علی محضه الملاقاة

بل همیشه فی المسئلة التي لم توجد تصحيح الصريح فيها في الطبقة التختانية اي اذ ارجع تصحيح
 ذاك فيما في شرح والفتاوى ولم يوجد ذلك في المتن فمقدم ما في الطبقة الادنى على ما في
 الطبقة الاعلى كما قال العلامة اثنى في ما طبعته المدد للمولى العلاشي صرح ان ما في المتن
 مقدم على ما في الشرح وما في الشرح مقدم على ما في الفتاوى لكن هذا عند التصريح بتصحيح
 كل من القولين او عدم التصريح اصلا - اما ذكرت مسئلة في المتن ولم يصرح بتصحيحها بل
 صرح بتصحيح مقابلهما فقد افاد الحلاوة قاسم تزيح الثاني لانه تصحيح صريح وما في المتن
 تصحيح التزاني والتصحيح الصريح مقدم على التصحيح التزاني اي التزام المتن ذكره تصحيح
 ثم اقول ان المراد بالمتون ليس جميع المتن بل المتن التبعي الفتاوى هذا في الاكتفاء للمعتمد
 بالعلم والزم والفقهاء والنقطة في الرواية كالامام القدوري والامام الكرخي والحاكم
 الشهيد وابن جعفر الطحاوي ومن في طبقتهم والكتابان الكافي والمستقى للحاكم الشهيد
 واخيان في ظاهر الرواية لانها مختبان من كتب ظاهر الرواية كما قال القائل شعر مبسوطا بامير
 زيادات باسيرة ايسر في رار وايت ظاهر تومي شمر فقلت مزيد عليه بيتا آخر - مدحاكم شهيد
 ككافي ومنتقى استمختر چند از بين همه داخل باين نظر فالاصل في اطلاق المتن
 مصنفات هؤلاء الكبار ولكن المتأخرين لندرتها كثر والاعتماد على الوقاية والكنز وجمع
 البحرین ومنتقى القدوري ثم اشهرها ذكرها واثقوا بها اعتمادا الوقاية والكنز ومنتقى القدوري
 وهي المراد بقولهم المتن الثلاثة واذا اطلقوا المتن الاربعة فالمراد هذه الثلاثة مع الجمع
 او المختار وبعضهم اخرج المختصر حيث قيل شعر ان المتن عندنا اربعة مصنفات كنز وقاية
 جمع مختار سوال اگر بگوئى كه بعضى شايخ فتوى بر ظاهر روايت نيز داده قايل بجزايل كاخ
 بغير كفور شده اند كما في البحر الرائى پس غايت تحقيق تو اينقدر شد كه بر سر دو قول
 فتوى موجود است و در نيوقت رجوع بظاهر روايت معين باشد چنانكه در شامى
 جلد ۲ ص ۵۲۴ مع مصرى گفته چينما وقع الترجيح والخلاف لكل من القولين فالرجوع
 الى ظاهر الرواية اذا عداها ليس مذموبا لاصحابنا ام **اولا** در جواب ميگويم
 كه بسيار جاها ظاهر روايت متروك ميگردد وعمل بر نوادر قرار نمي يابد وقت موجود
 بودن يك سبب از شش باب اگر چه بظاهر ذكر آن اسباب در هر مقام نباشد
 اما اگر بخرد كرده شود حقيقت امر و مدار ترك ظاهر روايت هال وجود وجه از وجه

شش باشد و الا ظاهر روایت را که مذہب ما است ترک بلا وجه در یهود و لعب فی الدین است
 و نظری نیست که عدول از مذہب بلا باعث شدید نا جائز است پس هر کجا که ظاهر روایت متروک
 شده بوجوب سببه از اسباب سببه باشد و الا نه کما سیاقی فیما هو یاقی فی آخر الرسالة فاجن
 بیه بعد الامحان لانه یروی العطشال و یعطش الی الی فاسر دیک عبارات العلماء لیرفع عنک
 الغطاء فاقول الا تری فی مسئله العشر فی العشر فی بحث الحیاض فان الفتاوی مملوۃ من اعتبار
 و الفتوی علیہ مع انه لیس مذہبا لصاحب الذہب و انما مذہبہ کما صرح به الامام نجاشی
 فی مؤلفہ و قد ما عاصمنا بنما هو انه لو کان المحض یبحث لا یتحرک احد جوانبہ بتحریک الجانب
 الاخر لا یتجسس لو توقع الخباسته فیہ و الا یتجسس و من لم یتقنه و ظن انه مذہب صاحب
 الذہب یفسد علیہ الامر فی ما یصل علی اصل شرعی معتمد علیہ قال فی کتب القدر قال ابو حنیفہ
 فی ظاہر الروایۃ لیتبرک کبر راسی المتبلی ان غلب علی ظنہ انه یبحث فصل الخباسته الی الجانب
 الاخر لا یجوز الوضوء منه و الا جہد - و عند اعتبارہ بالتحریک علی ما ہو مذکور فی الکتاب
 راسی الہدایۃ بالاشتغال او بالوضوء او بالید روایات و در اشباه و نظائر زیر قاعده
 ایمان و بارہ قبول کردن عام تخصیص را در نیت قضاء عند الامام الحنفی سید
 حموی فرموده قال شمس الایمۃ الحلو اشی الحنفیات رحل کبیر یجوز ان یقتدی بہ فقال
 مشائخنا ان کان الحالف مظلوما یرید ہمیینہ فخلصا من الظلم فتومی التخصیص یفتی بقول
 الحنفی انہ یجوز اجماعک و در اینجا بوجہ تخرج و تنگی ظاہر روایت را ترک فرمودند و در
 رد المختار در باب سجود سهو فرموده اقول لا یجب من کمل بالرحل کما صاحب الہدایۃ
 و زیلعی ابن الہمام حیث عدلوا عن ظاہر الروایۃ لما فیہ من الحرج و صحیح الروایۃ الاخری للشیخ علی
 الامتہ فاکم لمن نظیر الح ازیر عبارت شامی در با و سی النظر شکوک و ادھام نہ انفعایم مقف
 اردی و ہند اما فقیر متعلق این عبارت در رسالہ راحتہ الافکار فی مسئلۃ الخیار خوب بود
 تقریر نوشته فلیراجع ثمہ و ظاہر بلکہ اظہر کہ در جائز گفتن نکاح بغیر کفو و بلا رضایت ولی
 چه قدر حرج و تنگی می آید زیر کہ در جائز کہ نکاح بغیر رضایت ولی در غیر کفو و واقع
 شد تلف مال و ضرر جان و الواجع مصائب و مقدمات و جنگ و جدال می شوند و
 تا زمانہ در ان باب ہم مصالحت نمی گرد پس ضرر و عمل بز ظاہر روایت متروک باشد و بچیز
 و سبب جہد و تعریف مصرف ہر روایت متروک است نزد اکثر فقہاء و قال فی رد المختار

المصر وهو مال البيع أكبر مساجده ۱۵ هذه المكلفين بهاد عليه فتوى أكثر الفقهاء بحسن تقهه
التواني في الأحكام وظاهر المذهب انه كل من أمير وقاض بقدر على إقامة الحمد واداء
نماز اگر بجائے آمین مخفف آیتین شد وگوید در ظاهر روایت نمازش تباه که دو حال آنکه
صحیح نیست که نماز درست است لوجوده فی القرآن العظیم **ولا یستین البیت الحرام**
پس در اینجا ظاهر روایت متروک است چنانچه در صلوٰة مسعودی نوشته و نیز اگر
واقف برائی کد امی شبی وقف خریدن آن شبی نباید اما فتوی اکتون بر آنست که
خریدن شاید از برای آنکه خلق از خیرات که در غافل شده اند صلوٰة مسعودی
و تکرار جماعت در ظاهر روایت مکروه است و نزد ابی یوسف است شامی مثلاً
و در طهارت آب مستعمل فتوی بر قول امام محمد صاحب است زیرا که نزد امام صاحب
آب مستعمل نجس غلیظ است مثل شراب و نزد امام ابی یوسف مثل بولی شاة نجاست
خفیفه است و نزد امام محمد رم مثل سرکه و اسرار است و مسلمانی گفته المسار
المستعمل فی الابدان فهو کالحمر عند النعمان و کبیرا الشاة عن الثانی و کما انخل عند الثانی
و الفتوی علی قول الربانی اسی امام محمد ۷ - و در اجاره فاسده در سکنوت اول ماه
شمانی ظاهر روایت متروک است چنانچه در هدایه بصغیر ۳۰۰ نوشته و در غسل میت در
ظاهر روایت استعمال پنبه فادریست است و در روایت نوادر درست است و استعمال
بر روایت نوادر است قاضی خاں در جلد اول در باب غسل میت فرموده و لیست فی غسل
المیت استعمال القطن فی الروایات الظاهرة و عن ابی حنیفه رحم انه یجعل القطن المخبوج
فی مخزیه و لم یجزمهم قالوا یجعل فی صحاح اذنیه البیضا ۴ - و نیز ظاهر روایت متروک که
و تیکه مخالف باشد با حکایت اجماع در شامی جلد اول ۳۸ طبع مصر مذکور است
بترک ظاهر الروایة بخلاف حکایت اجماع بلکه حدیث بر فروع اگر مخالف اجماع باشد
بهم ترک کرده شود در شامی جلد اول مصری ۲۶۳ فرموده و اذا الفق الناس علی
ترک العمل بالحدیث المرفوع لایجوز العمل به لانه دلیل ضعیفه و این اجماع اگر چه فقط
اجماع ائمال مذہب ما باشد چنانچه این امر در اصول فقه مبرهن گردیده که اگر تعارض
در میان مسئله فقه و حدیث شریف آید عمل بر فقه باشد و نیز ظاهر روایت بقول
مشایخ وقت موجودن سبب از اسباب ستم ترک شود در شامی جلد دوم ۵۵ فرموده

مسعودی

شامی

شامی

شامی

شامی

شامی

شامی

تیرک ظاهر الروایة بقول المشائخ و نیز اگر روایتی را علمای کبار برائى فتوى دادن اختیار
 کرد باشند آن روایت بر ظاهر روایت ترجیح دارد در شامی جلد دوم ص ۳۲۵ و ص ۳۲۶ فرموده
 الروایة المختارة للفتوى مرجح علی ظاهر الروایة پس ظاهر روایت بمقابل روایت مختاره
 للفتوى چنانچه روایت نوادر در عدم جواز این نکاح پسند کرده شده برائى فتوى
 است مگر در مروج شد و این خود ظاهر است که حکم دادن بر روایت مرجوح خلاف
 اجماع است پس درین زمانه قول کردن بالعقد و نکاح بالغه در غیر کفو و غیر رضائى
 دلی عملا علی ظاهر الروایة قول مرجوح و خلاف اجماع باشد در شامی جلد ۴ ص ۳۴۸ نوشته
 المحکم و الفتیایا هم مرجوح خلاف الاجماع - بلکه مروج منسوخ است در شامی جلد اول
 ص ۱۵ کلام ص ۱۵ است المروج منسوخ ۴۱ بلکه گاهی فتوای علمای کبار اگر چه
 متأخرین باشند مخالف اکثر اربعة و جمهور صحابه و تابعین نیز آید فضلا عن ظاهر الروایة
 در شامی جلد دوم ص ۲۶ در باب عدت فرموده ناقلا عن الفتح و فی المفتح ان فتوى
 المتأخرین مخالف للاکتمة الاربعة و جمهور الصحابة و التابعین الخ و ظاهر روایت به سبب
 تغییر زمانه مخرک می شود و در شامی جلد پنجم نوشته ص ۱۴۸ تیرک ظاهر الروایة لتخیر الزمان
 و در غنوه و الدرر جلد اول ص ۲ نوشته لا ترجیح لظاهر الروایة ان اختلفت الفتاوى
 اذا کان الاختلاف اختلاف عصره در شامی جلد ۲ ص ۵۹ فرموده ترجیح الظاهر من الروایة
 عند اختلاف الفتوى مقید بما اذا لم یکن الاختلاف اختلاف عصر و زمان و اگر بر توفیکه
 فحول الظاهر مذهب است مرجح ترجیح موجود باشد آنوقت از ظاهر مذهب عدول
 کرده بشوهد - شامی جلد اول ص ۵۳ و مصری و نیز بر این بهتر ترجیح عمل بر قول بای
 مذهب امام صاحب لازم نیست بلکه ایشان گاهی مذهب امام صاحب را ترک
 کرده بر خوف او فتوى دهند شامی و و توفیکه ضرورت و حرج باشد خروج
 از اصل مذهب درست باشد در شامی جلد پنجم ص ۳۶ مذکور است الضرورة
 ینجی الخروج عن اصل المذهب و نیز توفیکه صحیح باشد و مخالف ظاهر روایت باشد
 بر فتوى دأب درست باشد در لطفاوی علی الدرر ص ۱۰ اول مذکور است قال الاول
 بالبطان الاثار بخلاف ظاهر الروایة اذا لم یصح احد و نیز ترک مذهب برائى نقص
 جمیل درست است لطفاوی علی الدرر ص ۱۵ و در جواز قضاء علی الغائب

جای

جای

جای

جای

جای

جای

جای

جای

جای

و للغائب بوقت ضرورت و تنگی در بسیار مقام ظاهر روایت متروک شد چنانچه در رساله
 راحة الافکار فی مسئلة الخیار مبسوط و مفصل بیان کردم و در شانی جلد چهارم ۵۵۳ و ۵۱۶ زیر
 بحث و یاخذ القاضی کالمفتی الم تفریح باین معنی کرده که مقلدان را عمل بفتوای علمای
 مرجعین باید کرد فتوای ایشان موافق قول امام اسی مذهب امام باشد یا مخالف براتباع
 آن مسئلة ضرورت است که مشایخ ترجیح آن کرده باشند حیث قال علی ان الاصح عنوان
 المجتهد فی المذهب من المشایخ الذین هم أصحاب الترجیح لا یلزمه الاخذ بقول الامام علی
 الاطلاق بل علیه النظر فی الدلیل و ترجیح ما رجح عنده دلیل و محسن متبع ما رجوه و اعتمدوه
 کما لو افتوا فی حیاتهم کما حققه الشارح فی اول الکتاب نقلا عن العلامة قاسم دیاتی قریبا عن
 الملقط انه اذا لم یکن مجتهدا فعليه تقليد هم و اتباع رایهم فاذا اقتصى بخلافه لا یفیذ حکم و
 فی فتاوی ابن التلبی لا یعدل عن قول الامام الا

اذا صرح احد من المشایخ بان الفتوی علی قول غیره و بهذا اسقط المجتهد

فی البحر من ان علينا الاضمار بقول الامام وان افتی المشایخ بخلافه و قد اعترضه حشیه الخیر الم
 بما معناه ان المفتی حقیقه هو المجتهد و اما غیره فاقول لقول المجتهد فیکف بحسب علينا الاضمار
 بقول الامام وان افتی المشایخ بخلافه و محسن انما یحکم فتوایهم لا غیر ام قول المقلد منی
 خالف معتبه مذهبه لا ینفذ حکم اسی الذی اعتمد مشایخ المذهب سواء و افاق قول
 الامام او خالفه کما قررناه آنفا ام قالوا يجب الا ان اتباع ما القفوا علی ترجیه او کان ظاهر او
 او قول الامام او نحو ذلک من مقتضیات الترجیح التي ذکرنا فی اول الکتاب ام و
 شامی طبع خور و ۵۸۸ و ۵۲۱ و ۵۵۹ و ۳۸۸ و ۳۵۱ جلد اول و در جلد دوم ۵۴۵ و ۳۲۵ و ۳۲۶
 در بعض مسائل ترک روایت ظاهره فرموده و درست مسائل در مذهب با احتیاط فتوی
 بر قول امام زعفر صاحب است چنانچه در شامی نظم ابیات مذکور است بحمد الله العلیین
 اتخرج لکمی و الصلوة علی العلامة و بعد فلا یفتی باقائه زفر لا سوی صور عشرین تقیمة کلام
 و نیز اگر در یک مسئلة علت آن بیان کرده شود و بر دیگر مسئلة مخالف آن ذکر علت
 نباشد پس مسئلة معلل ترجیح یا بد بر مخالف خود اگر آن مخالف ظاهر روایت باشد چنانچه
 حدیث مسئلة که عدم جواز نکاح بوجه فساد زمانه است چنانچه قبل ازین بیان شده در شامی

راحة الافکار
فی مسئلة الخیار

این
در شامی طبع خور و ۵۸۸ و ۵۲۱ و ۵۵۹ و ۳۸۸ و ۳۵۱ جلد اول و در جلد دوم ۵۴۵ و ۳۲۵ و ۳۲۶
در بعض مسائل ترک روایت ظاهره فرموده و درست مسائل در مذهب با احتیاط فتوی
بر قول امام زعفر صاحب است چنانچه در شامی نظم ابیات مذکور است بحمد الله العلیین
اتخرج لکمی و الصلوة علی العلامة و بعد فلا یفتی باقائه زفر لا سوی صور عشرین تقیمة کلام

شامی

شامی

ماه فرموده و که الوعلو احد هما و اول الاخر كان التعليل في جيب المعمل ام و در تنقيح
 حاديه من فرموده التعليل دليل الترجيح و در مشا درين فتاوى فرموده و ترجيح الدليل
 كالسعي في الترجيح ام اين چند جمله باهم متناسبه بر ائمه اثبات ترجيح روايت داده و مستند
 شده و بعد الحمد فلا تعارض و لا تضاد بين ترك ظاهر الروايه و اخذ مخالفها لكون لاخذ
 معلله بفساد الزمان و نیز باحوال مردمان بهين سخن ادق و عارفتر و اوجه است كه چنين
 كفاح را باطل گوئيم و در شامي جلد اول ص ۵۵ فرموده فان قلت قد يحكمون اقوالا بلا ترجيح وقد
 يستغنون في صحيح قلت يعين بمثل ما عملوا من اعتبار لخير العرف و احوال الناس و ما هو
 اوفق و ناظر عليه التعليل و ما قومي و جميعهم الحمد دين مسئلة تعال مردمان عوام و خواص كه
 نماي زمان اند از قدیم الايام بهين است كه كفاح بخير كفو را بلا بضائى ولى جابر
 نمي گویند و وجهش هم قومي است كه رفع فساد زمانه باني صورت مي گرداين همه مقامات
 كه بيان شدند ظاهر روايت در اينها محض متروك است و ديگر قواعد و ضوابط كه بيان
 كرديم به سبب اينها در بسيار مواضع ترك خواهد شد برائى منصف كه منصف باوصاف
 خيرا و اوصاف باشد بهين قدر كافي اند و برائى معاند و ضدى و فائز و نيز نا كافي بعضى
 مولى بى بر ظاهر روايت انيقه را صراحتي كند كه مقابل آنرا خيال نمي كنند و انير اقلاب
 در مذمت مي نامند اول اينكه اين دعواي ايشان محض زباني و ساني باشد خود در
 اين مسائل كه مذكور شدند ايشان خود عمل بر ترك ظاهر روايت مي كنند نيز اكه صوابه
 عمل بخلاف ظاهر روايت ايشان را صراحت عمل نيست دوم اينكه اگر بالفرض امر را بر
 يافته شود حكم ايشان مردود شود چنانكه در عبارتهائى سابقه ديديم و شنيديم كه در
 شامي جلد رابع ص ۳۷۱ فرموده اما لم يقض المحقق فلا يقضى الا بما عليه العمل و الفتوى و
 و شنيش ما جوه و همچو كه لاف فتوفاي حيا هم نمي بيني كه علامه شامي يا صاحب هدايه يا
 ديگر فقهاء مصنفين كه فتوى بر ترك كردن ظاهر روايت داده اند اگر اكنون زنده بودند
 و ما را بر ترك ظاهر روايت حكم دادند بهر ما تسليم حكم ايشان ضرر بود پس
 ما را آنچه نماند بعد حيات ايشان بر فتواي ايشان عمل ضرر است سوال كسي كه
 از علمائى زمانه ظاهر روايت را ترك نمي كند تمسك او نيز با اكابر فقهاء و اعظم علماء
 است او نيز از خود نمي گويد بلكه عبارات فقهاء پيش مي كند چنانچه در بحر رقيق

تنقيح

سعي

سعي

بحر رقيق

بحث طویل و عریض ثابت نموده و فرموده ان علينا الافاء بقول الامام وان فتنی المشرك
 بخلافه **جواب** بے شک صاحب بحر فرموده اما فلان کبیر انرا تسلیم نکردند
 چنانچه علامه امام خیر الدین رملی در مشابهه بحر را ائق تردید فرموده علامه شامی حکایت
 این در رد مختار ذکر کرده چنانچه بالکل متصل این عبارت فرموده وقد اعترفت بحشیه
 الخیر الرملی بما معناه ان الفتی حقیقه هو المجتهد واما غیره فناقض الشکول المتجه فکیف یجب
 عین الافاء بقول الامام وان ائق المشرح بخلافه و نحن انما نحکی فتواهم لا غیرهم باز وجود
 این هم بحر صاحب بحر در بسیار مواضع مخالف از ظاهر روایت فتوی دادند از چنانچه مشتبه
 نموده از خروار بیان میکنم قضا علی الغائب وللغائب بظاهر روایت و ظاهر مذکور
 نیست اما در چند مواضع درست است چنانچه صاحب در مختار کما ذکر فرموده در کتاب
 القضاء ص ۳۵۳ و فی البحر والمعتنی ان الفتاوی علی المسخر لا يجوز الاضطرار و فی فی خمس
 مسائل و اما اشتراکی بالخیار فتواری در ۲۲، ائق المکفول به ۳۵، حلف لیوفینیه الیوم فکیف
 الدائمین ۴۴، جعل امری بید رضا ان لم فصل لفتتها فتنبیست ۵۵، الخیسته اذ تواری
 الخیم فالتاخذون ان القاضی یرعیب وکیلا فی الكل و هو قول الشافعی فانیه قلت و
 نقل شرح الوصایا فیه عن شرح ادب القاضی انه قول الكل الخ این تخم صورت عام
 است هر مدعی را در هر دعوی که باشد اگر در بحر را ائق تلاش شود اینچنین بسیار مسائل
 اند که در ان ظاهر روایت را ترک فرموده و شامی میگویم که اگر فتوا می مشایخ بخلاف
 قول امام باشد مواضعی حواله شده که در رساله عربی فی آئین بے شک بر ما واجب گردد
 عمل بقول امام پس عبارت بحر را بری معنی جعل کردن نیز درست باشد **سوال**
 بے شک تسلیم کردم اما تعجب در این سخن پیدا می گردد که صاحب بحر خود از فتوی دادند
 بخلاف ظاهر روایت در بحر را ائق بچند جا منع فرموده باز خود چر اختلاف آن حکم داده
جواب و بهش خود در این عبارت مذکور است الا لفرقة الی پس مطلب صاف
 این شد که نهادن که ضرورت و تنگی و هر ج نباشد عمل بر ظاهر روایت کند و بر مخالف
 او عتقاد نکند اما بوقت ضرورت عمل بر مخالف ظاهر روایت کند چنانکه علمای
 مرجعین مابجا فتوی داده اند و هم چنین در فتاوی سراجیه و بعض دیگر کتب که نوی
 که بغیر ظاهر روایت فتوی جاز نیست باز در همان کتب در بسیار مسائل مخالف ظاهر

کما

در مختار

 فتاوی
 شرح الوصایا
 شرح ادب
 القاضی

بر صبی

روایت فتوی داده اند ایشانرا پیش آمده باشد سببه از اسباب شش پس همین نکته
 و سرور همه کتب ملحوظ دارند که بلا ضرورت عدول از ظاهر روایت درست نیست
 ابوابت ضرورت درست است زیرا که مواضع ضرورت از مذاهب مستثنی اند المهورات
 بیخ المخطورات و تعریف ضرورت که صاحب جموسی در غمر العیون فرموده فالضرورة
 بلوغه حدان لم يتناول الممنوع ضلک او قارب الهلاک یعنی ضرورت انیست
 که اگر امرنا جائز رانند ضلک باشد یا قریب هلاک می شود این تعریف برای
 فرد کامل ضرورت است و فوقاً ضرورت که بر سبب و هرج هم گفته می شود پس فقط ضرورت
 در قول فقهاء در عمل کردن بکلاف ظاهر روایت عام است فرد کامل و قاصر اکمالاً
 یخفی علی من طالع کتب الفقه و امثله افراد قاصر را در دیگر رساله که نامش راجحه
 الافکار فی مسئله النجاسه است بتفصیل بیان کرده ام فلیراجع الیهای پس اکنون در عبارات
 فقهاء که باهم متنافره می نمودند تطبیق و توفیق بدست آمد و نخواهد کرد اینرا مگر مکار و مجادل
 یا ناظم و بمجمل و محاورات علماء سخت غافل عن عرض که این چنین سائل بسیار اند که بطلان
 ظاهر روایت مفتی بحد و محمول اند استقصائی آنها باعث طول و ملول باشد کسی که
 هر وقت بهر جا نظر خود بر ظاهر روایت دارد و برای چاند و مضر گردد و خلاف آنرا معمول ندارد
 و پیروی مشایخ مزجین مجتهدین نمی کند آن عالم مغرور و مملو است و نقصان اواز
 نفع زیاده گردد فقط عادت مردمان و رواج دعوت ایشان در بعض جا باعث تحریک
 ظاهر روایت میگردد اگر چه از کسی امام و مجتهد نفس و تصریح نیامده باشد و بجای که نفس
 هم بخلاف ظاهر روایت موجود باشد چنانکه این مسئله عدم جواز نکاح بالغه در غیر
 کفو بغیر رضائے ولی که کثیر المتحداد لفسوس فقهاء موجود اند کماتری پس عمل برو
 متعین گردد علامه شافعی فاضل سانی در کتاب نشر الحرف فی بناء بعض الاحکام علی الایض
 بسیار سائل این چنین ذکر کرده که در آنها ظاهر روایت منزوک است سوائے ان موافق که
 مادرین رساله عیال العیال نمودم کما قلل و کذا قولهم المختار فی زماننا قول بالانامین فی المزارعة
 و المحایله و الوقف لکان الضرورة و البیوی و افقی کثیر منهم بقول محمد بسقوط الضفعة اذا اخر
 طلب التملک شهرا دفعا للفر عن المشتري و یروایه الحسن بان الحرة البالغة العاقلة لو جئت
 نفسها من غیر کفو لا یصح لفساد الزمان ثم قال بعد سوق الدلائل و العبارات علی حب

غمر العیون

سنة الزخار

منه العیون

منه العیون

منه العیون

بالیقین العرف و عادات الناس بخلاف ظاهر الروایات فهذا كآلة و امثال دلائل و صحت علی ان المفتی
 ليس له الجحد علی المنقول فی كتب ظاهر الروایة من غیر مراعاة الزمان و احواله و الا یطیع حقوقا كثيرة
 يكون ضرره اعظم من نفعه - ثم قال فیہ ص ۱۲۲ و بقولهما نأخذ لانه يلزم علی قول الامام فی زماننا
 حصول ضرر عظیم علی جهة الاوقات و غیره لا یقول به احد الا **و** در تادی تنقیح حادیه گفته
 بحسب الحكم بالعرف و ان خالف ظاهر المذهب ج ۱ ص ۵۵ خلاصه اینکه حکم و عمل
 بهر جا و بهر زمان و بهر امر موقوف بر ظاهر روایت داشتن خلافت تحقیق است و بهر شش
 دوجه ظاهر روایت متروک گردد بعضی دوجه را من در نظم آوردیم نظم قول اصحاب بود ترجیح
 بر قول امام حالیشان بجهت ضعف دلیل و بهم ناچار یا تعالی باختلاف زمان یعنی مذهب
 صاحب امام صاحب را بر مذهب امام صاحب بر حمت الله علیه ترجیح باشد بوجه ضعف دلیل
 امام صاحب با بوجه لا بدی و پریشانی و هرج و مرج و ضرورت یا تعالی هر دو مال بخلاف این است
 اختلاف زمانه - شامی مفصله محدث دهلوی در رب سر سعادته و حرور نکر دانند ترا
 ظاهر روایت زیرا که گاهی ضعیف هم می باشد و در زمانه فیض کاشانه امام صاحب علیه
 علیه فخر بانساب و کفو چندال کثیر نبود و مشور و شعب و فساد نمی شد مردمان را در حاصل کردن
 دینت و اسلام شوق کمال بود و رابطله نکاح بصلحاء و اقیانمی کردند اگر چه همسر در قبیلگی بود
 بنابراین امام صاحب رج بظاهر روایت حکم بجواز نکاح و نفوذ آن داده امر فسخ را مفسوخ بولی
 زن نبوده بعد که فساد زمانه کثیر شد و فخر و تکبر نسب و قبیل و کفو زیاده رواج یافت
 و معهود روایت امام حسن رحمته الله تعالی که شاگرد امام صاحب است و از امام صاحب
 روایت میکند نیز موجود پس مشایخ متاخرین رج بجهت رفع نزاع و دفع فساد حکم بعدم جواز
 اسلام دادن زیرا که ایشان می دانستند که حکم امام صاحب بجواز مبنی بر زمانه خود که خیریت
 آن بر بشارت فخر صادق صلی الله علیه و سلم ثابت است که آن زمانه متابعین بود چه
 اگر امام خود در زمانه مشایخ متاخرین موجود بود و حال زمانه دیده حکم بعدم جواز آن
 را صادر می دانست لکن حکم تغییر بتغییر الزمان تنقیح حادیه ج ۱ ص ۵۵ الهذا الاختلاف بین
 ظاهر الروایة و لو ادعى او بین بعضی المشایخ المتقدمین و المتأخرین ناشی عن اختلاف
 عصر و آوالا من اختلاف جهة و برهان فلذا اقیه و احده الروایة بالانسان بالزمان بان
 قالوا ان الفتوی علی قول الحسن فی زماننا - و ان الفتوی علی روایة الامام الحسن لفساد الزمان

تنقیح حادیه

تنقیح حادیه

تنقیح حادیه

که ارایت لغو صیغهم قیما مضیت فلا تضاد و لا تعارض بین ظاهر الروایة المجوزة و نوادرها
 المبطله اصلا لکن الجواز فی زمان و عدم الجواز فی زمان آخر فافهم و کن من اثبات کری المتصلین
 و لا یکن من المتعصبین فان من العلماء من شد فی ذلک حتی اوصل الالکار الی حد الکفار و
 کسیر له وجه سوی العصبیة اذا امعت الالف **والان** ظهر کالجواب من الاشکال
 بان قال فی الخلاصة و البحر ان کثیرا من المشایخ اقتصوا بظاهر الروایة حیث اقتصوا بالعقاد و نکاح
 بغیر کفو من دون رضا المولی فقد اختلف الاقسام و صارت المسئلة اجماعیة بین صحابنا
 ای امتنا اقلته فالعمل علی ظاهر الروایة مع فساد الزمان مخالف للاجماع و ما خالف الاجماع
 فایورث اشبهته کما فی الثاني الجمله الثاني فانک لا یجفی عینک ان یهتدوا بالتقریر المیز
 حصل التوفیق بین الروایتین لان فیہ اعمال الروایتین بسبب الزمان و التوفیق اقدم
 من الترجیح و الاعمال حکم من الایمال کذا فی الفتاوی متفیح الحامدیه ج ۲ ص ۸ فلا
 یکنک القول بالتعارض بینهما لان التعارض یقتضی المساواة و هی ههنا منتفیة لبعو الترجیح
 ايضا و الزمان فانه قال فی متفیح الفتاوی الحامدیه ص ۱۶ التعلل و دلیل الترجیح ثم قال فی ص ۲۳
 و ترجیح الدلیل کالتفویج الصریح **و اقول** ثانیاً ظاهر روایت بالکلیه یصح ترک
 نگشته بلکه بظاهر و دیده می شود که ترک شد و اما فی الواقع بر قول امام صاحب که آن
 قول ضروری باشد عمل می شود متروک قول ضروری باشد نه ضروری و مال ایس هم
 همان شش وجه باشد چنانچه در عبارت عربی مفصل می آید جواب سوال دوم
 ولی زن بالغه یا نای بالغه سید زادی باشد یا غیر سید زادی باشد اگر راضی باشد
 نکاحش بغیر کفو و درست گردد اما ولی وزن بالغه گناهکار شوند زیر که حق مکافات
 مرکب است از حق شرع و حق اولیاء حق اولیاء نیست که در نکاح بغیر کفو رسوا می فرماید
 ایشان عار و ننگ باشد و حق شرع نیست که از نکاح بغیر کفو در احادیث نبویه منعی آمده
 چنانچه احادیث بیان می شوند از فتح القدیر قال النبی صلی الله علیه و سلم لا لایزوج
 النساء الا المأدولین و لایزوجن الا من الاکفار قال البغوی انه حسن و قال الحافظ ابن
 حجر انه یهتد الا ست و حسن و عن عمر بن الخطاب لا یمنع فزوج زوات الاحساب
 الا من الاکفار رواه الامام محمد فی آلائنا عن ابی حنیفه راجع و عن عائشة رضی الله عنها و انک
 در نکاح الاکفار دوازده فرمود صاحب فتح انها منیه عن تزویجها نفسها بغیر کفو و اما باینکه در حدیثها

باز گفت و مقتضی لایحه الشی ذکرناها الوجوب یعنی وجوب نکاح الا کفایا هم و ظاهر است که هرگاه بر وی
زن بر زن که بالغه باشد واجب است که نکاح در کفو کند پس خلاف آن گنا و خوار باشد
در شامی جلد اول مهری ۳۲۰ گفته که بنی رسول الله صلی الله علیه و سلم دلالت بر کراهت
تخریمی می کند و معلوم است که در حفاظت انساب تاکید مزید وارد شده خصوصاً در نسبت
کرام که ایشان را از دخول در دیگر قبیله مانعت وارد است و بر ستمناها نیز لازم است که کسی
که دعوی سیادت کند اگر از قبیله معروف نباشد از سلسله طلبند زیرا که آن بر مردمان عزت
و توقیر خود را واجب میکنند لهذا انموطالبه دلیل ضروری است و تا که مردمان از پائمال کردن
سید زادی اجتناب کنند فاصله ابن حجر الهیثمی فی تالیفه در نکاح بغیر کفو اگر چه بر فضا
ولی باشد اختلاط و عدم امتیاز در الاسباب فی اید و باعث عار و تنگ برائے و ارشاد
پس مانند گان می باشد پس جائز هم شد و گناه هم زده اگر چه استرجاع

بخفی و اگر زن بالغه را ولی در غیر کفو نکاح دهد و ولی پدر است یا جد پس اگر ایشان بدین بیری
از راه بیباکی و فسق معروف نباشند نکاح درست است و اگر پدر یا جد شخص در بدین میزی از راه
بیباکی و فسق معروف باشند نکاح هرگز صحیح نباشد باتفاق در امام صاحب و صاحبین و همچنین
باتفاق نکاح صحیح نباشد اگر پدر یا جد مست و بیپوش بودند باز نکاح دادند صغیره را با فانی
یا مرد مشرب یا بآل مرد محتاج که بر مهر و نفقه دادن قدرت ندارد یا بآل مرد نکاح داد که پیشه
ذلیل میکرد چنانچه مذکور و کفش دوز و بانده نکاح صحیح نخواهد شد به سبب فساد شدن
بدین بیری او و آن شفقت که در همی و ظنی بود اکنون محاربه نخواهد کرد زیرا که حماقت او واضح
گشت و گمان شفقت زائل شد و اگر صغیره را نکاح دادند در غیر کفو سوائے پدر و جد مثلاً یا
صغیره یا اولاد آن برادر یا عم آن صغیره نکاح با نکل درست نباشد و آنکه در شرع و فایده در باره نکاح
صغیره و صغیره گفته که غیر اب یا جد نکاح ایشان نسبت در غیر کفو تا ایشان را بعد بلوغ اختیار شکستن
نکاح می رسد این هم غلطی است هرگز صحیح نباشد همچنین در فتح القدر و غایه البیاض نوشته دهم
چنین خبر داده است بروهم او علامه ابن کمال و محقق تفتازانی در تلویح و رجعت عوارض و
ذکر آنه لایحه له روایت اصلاً و جواب قهستانی از طرف امام صدر الشریعه معین نیست که انص
باشانی و آنکه حکم صغیره باشد در این مسائل همان حکم که در صغیره بالغ نیز باشد و الله

لنالی اعلم

المرء علی الامام سید را شایسته

مسئله مالم مله اگر نے بانہ سوائے نغائے ولی در غیر کفو نکاح کرد ولی او بر تفریق تا و نش

و نه زن خود از اهل مرد جدا شد تا باینکه اولاد زن از پس مرد پیدا شد آیا انکوں بموجب ظاهر روایت
ولی را اعراض می رسد یا نه و لیه و زنت و عیالت یا احسن که همان مفتی بجا است حکم بطلان نکاح داده بفرقی

و اقراض ولی زن بعد از جدا شدن درست باشد یا نه **مبنیوا تجربوا - الجواب**

مسئله کیفیت در زن و مرد جدائی می شود اما بر ظاهر روایت قدس صورت است ولی زن یا سکوت کرد تا ولادت شود یا اگر
سرمزن بجا سکون و ولادت حق آنرا ساقط نکند زیرا که مسقوط حق او سکوت تا ولادت بود و آن یا فتنه نشسته و اگر سکوت کفایت

که طلاق شد انکوں بر آن اگر طلاق را اقراض می رسد بر آنکه در تربیت و له و خلل می آید و همین معمول است مالم
قول شیخ الاسلام بعد ولادت نیز ولی زن اعراض کرده تفریق کردن می تواند در احوال حکام حاشیه شوقایه

نوشته و له ای لولی الاعراض ای فسخ النکاح بقضاء القاضی ان طال الزمان مالم تلد من علی
ما فی الکفایة و فتاوی قاضی خان فی المبسوط ان له ذلک وان ولدت اولاد اهر و در عالمگیری

گفته و اما اذا ولدت منه فلیس للاولیاء حق الفسخ لکن ذکر فی مبسوط شیخ الاسلام حق
الفسخ بعد الولادة اهر و بر حاشیه زبیری علامه شهاب الدین شلبی نوشته و عن شیخ الاسلام ان له

التفریق بعد الولادة ایضا اهر کمال و از جانب شیخ الاسلام جواب غلط تربیت ایراد شد که طحاوی ذکر
کرده در حاشیه در مختار چنانکه فرموده (قول الله) لئلا یضیع الولد ای لعدم من یربیه کذا فی المنع

و فیه ان الولد ثابت بالنسب عن عقد صحیح علی اصل المذهب لنفقة علی میا اهر و در عدم
تفریق زوجین مقصود همین بود که تربیت اولاد مختل نه گردد پس بگواه که نفقه بر پدرش شد و خلل را بر اصل مذهب

بر آن تربیت اولاد جایز داشته شد انکوں اتفاق و اتحاد مرد و زن با ضرورت نیست ضرورت نفقه بود و حاصل
شد و الضرورت است تقدیرا بقدرها و بر آن اینکه آن ولد را از حرای گرفتن موقوف داشته شود همین قدر پس

است در چنین امکان اختلاف و اختلافات اغراض کرده می شود لیکن میلا عمل کار بر فعل شیخ الاسلام
بلاغه نمی شود بجز اینکه نقل اختلافش می کنند با آن البته اگر حکم وقت از الله فساد موجود یا منطوق لیکن غایب

در عمل بعمل شیخ الاسلام می بیند پس عمل بآن درست باشد اگر چه سکوت ولی محمد باشد تا ولادت و
بر روایت امام حسن که با آن مفتی بجا است بوجه فساد زمانه چونکه خلل از ابتدا باطل شد و همین قول مرضی از امام

هم است که حاصل کتاب پس بعد ولادت نیز جدا شود زیرا که در صورت بطلان خلل تولد مجزئ خلل خوانده شد پس بجا
انرا من یکنی فسخ در صورت سکوت قبل ولادت منتهی و مع بقا آن بعد ولادت و بقای آن اقراض مطلقا بر شیخ الاسلام

در فتوحه ظاهر می باشد بر روایت امام حسن زیرا که خلل را سا از ابتدا منعقد نشد و صورت مسئله که ولی در این امر
تا باینکه ولد آورد و بر روایت ظاهر و نوادر حق اعراض باقی است اتفاقا و این صورت از اختلافی که در

مسئله مالم مله آورده بر روایت ظاهر و نوادر حق اعراض باقی است اتفاقا و این صورت از اختلافی که در

تا باینکه ولد آورد و بر روایت ظاهر و نوادر حق اعراض باقی است اتفاقا و این صورت از اختلافی که در

مختار المحیب قاضی علام کیلانی قسطنطنیه

رسالة) ارجى الاعلام ان الفتوى مطلقا على قول الامام سواء كان صوريا او ضروريا كما بسط في المقام
بسم الله الرحمن الرحيم

حمد لمن خلق الانسان وعلمه البيان وانعم علينا بارسال الرسل الكرام ذوى الايقار وبالائمة
المهديين المجتهدين في الشرع والمذهب والمسائل والتفصيل والترجيح بالحوار
حيث اكرموا علينا بانجاح امانينا بابانة الظواهر والنواذر والنوازل فصل وسلم يا خالق
الكون على باعث الكائنات وعلى الخليفة خلفائه وقهرهم على عدائهم الى يوم تنشق الارض والسموات
اعلم رحمنا الله تعالى واياك وتولى بفضل هذه اى وهذا كذا انه قال العلامة المحقق البحر
في صدر قضاء البحر بعد ما ذكر تصحيح السراجية ان المفتي يفتي بقول ابي حنيفة على الاطلاق وتصحيح
حاوى القدسي اذا كان الامام في جانبها في جانب ان الاعتبار لقوة المدرك مانصة فقلت كيف جاز
للمشايخ الافتاء بغير قول الامام الاعظم مع انهم مقلدون قلت قد اشكل على ذلك مدة طويلة ولم افر
جوابا لاهتمته الان من كلامهم وهو انهم نقلوا عن اصحابنا انه لا يحل لاحد ان يفتي بقولنا حتى يعلم من اين
قلنا حتى نقل في السراجية ان هذا سبب مخالفة عصام للامام وكان يفتي بخلاف قوله كتيرة الا انه لم
يعلم الدليل وكان يظهر له دليل غير فيفتي به فاقول ان هذا الشرط كان في زمانهم اما في زماننا فيكفى
بالحفظ كما في القنية وغيرها فيحل الافتاء بقول الامام بل يجب ان لم نعلم من اين قال وعلى هذا انما صححه
الحاكم ومبنى على ذلك الشرط وقد صححوا الافتاء بقول الامام فينتج من هذا انه يجب علينا الافتاء بقول الامام
وان الفتى المشايخ بخلافه لانهم انما افتوا بخلافه فقد شرط في حقهم هو الوقوف على دليل اما نحن فلنا
الافتاء ان لم نقف على دليل قد وقع للمحقق ابن الهمام في مواضع الرد على المشايخ في الافتاء بقولهم بانه
لا يعدل عن قوله الا لضعف دليله وهو قوى في وقت لعشاء لكونه لاحوط وفي تكبير التشريق في اخر وقته
الى اخر ما ذكره في فتم القدير لكن هو اهل للنظر في الدليل وليس باهل للنظر فيه فعليه الافتاء بقول
الامام والمراد بالاھلية هنا ان يكون عارفا مميذا بين الاقوال له قدرة على ترجيح بعضها على بعض
وتعقب العلامة مش في شرح عقوده بقوله لا يخفى عليك ما في هذا الكلام من عدم الانتظام ولهذا
اعترضه محشيته الخرمي بان قوله يجب علينا الافتاء بقول الامام وان لم نعلم من اين قال مضالقول
الامام لا يحل لاحد ان يفتي بقولنا حتى يعلم من اين قلنا اذ هو صريح في عدم جواز الافتاء بغير اهل الاجتهاد
فكيف يستدل به على وجوبه فنقول ما يصح من غير اهل ليس بافتاء حقيقة وانما هو حكاية عن المجتهدين
قائل بكن او باعتبار هذا الملحظ تجوز حكاية قول غير الامام فكيف يجب علينا الافتاء بقول الامام و

ان الفتى المشائخ بخلافه ونحو انما انحكى فتوهم لا غير فليتامل انتهى وتوضيح ان المشائخ اطلعوا على دليل
 الامام وعرفوا من اين قال واطلعوا على دليل اصحابه فيه حوز دليل اصحابه على دليله فيفتون به
 ولا يظن بهم انهم عدلوا عن قوله بحجهم بل ليدل فان انهم قد تمكنوا كتبهم بنصبك دلة ثم يقولون
 الفتوى على قول ابو يوسف مثلاً وحيث لا نكره هذا للنظر في الدليل ولم نصل الى رتبهم في حصول
 شرائط التفريع والتاصيل فعلينا حكاية ما يقولونه لانهم هم اتباع المذهب الذين نصبوا انفسهم
 لتفريده وتحريره باجتهادهم وانظر الى ما قد مناه من قول العلامة قاسم ان المجتهدين لم
 يفقدوا في المختلف رجحوا وصحوا الى ان قال فعلينا اتباع الراي والعمل به كما لو اختلفوا في حياتهم
 (وفي فتاوى العلامة ابن الشلبك ليس للقاضي ولا للمفتي العدل عن قول الامام الا اذا صرح احد
 من المشائخ بان الفتوى على قول غيره فليس للقاضي ان يحكم بقول غير ابي حنيفة في مسألة لم يردح
 فيها قول غيره ورجحوا فيها دليل ابو حنيفة على دليله فان حكمه فيها حكمه غير باضر ليس غير انتقاض
 انتهى الخ كلامه في الرسالة وذكر نحوه في رد المحتار من القضاء وزاد في منحة الخالق انت ترى اصحاب
 المتوزعة قد يمشون على غير مذهب ما واداف المشائخ بخلاف قوله لفقد الدليل في حكمهم
 فنحن نتبعهم اذ هم اعلم وكيف يقال يجب علينا الافتاء بقول الامام لفقد الشرط وقد قرأنا قد فقد الشرط
 ايضا في حق المشائخ فحصل تراهم انكروا مبكر والحاصل ان الانصاف الذي يقبله الطبع السليم ان المفتي
 في زماننا ينقل ما اتاه المشائخ وهو الذي مشى عليه العلامة ابن الشلبك في فتاواه حيث قال
 الاصل ان العمل على قول ابو حنيفة رضي الله تعالى عنه ولذا ترجح المشائخ دليله في الغلب على
 دليل من خالفه من اصحابه ويحيون عما استدل به مخالفه وهذا اماراة العمل بقول وان لم يصححها الفتوى
 عليه اذ الترجيح كصريح التصحيح في المرجوح طائفة بمقابله بالراجح في حينئذ فلا يعذر ولا القاضي عن
 قوله الا اذا صرح الى اخر ما قال وهو الذي مشى عليه الشيبك علاؤ الدين الحصبكي ايضا في صكاشه
 التنوير حيث قال واما نحن فعلى اتباع ما رجحه وما صححوا كما لو اختلفوا في حياتهم فان قلت قد يكون
 اقوالا بلا ترجيح قد يختلفون في التصحيح قلت يعمل بمثل ما علوا من اعتبار تغير العرف احوال الناس
 وما هو الفرق وما ظم عليه التعامل ما توى وجهه لا يخلو الوجود من يميز هذا حقيقة لا ظنا ولا
 من له يميز ان يرجع لمن يميز لبراءة ذمته الخ والله تعالى اعلم الخ اقول تلك شكاة ظاهر عندك
 عارها ولنقدم لبيان الصواب مقدمات تكشف الحجاب الاولى ليس حكاية قول افتاء به
 فانا نحكم اتوا اخرجنا عن المذهب يتوهم احدا اننا نفتي بها انما الافتاء ان تعتمد على فتى وتبين

لا يجوز للائمة ان يفتوا في حكمية فتوى

الخ

لسائلك اذن احكم الشرع فواسالت هذا لا يحل لاحاصرون ان يعرف عن دليل شرعي الا كان
 جزافا وافترا على الشرع ودخولا تحت قوله عن اجل ام تقولون ان الله لا يعاين وقوله تعالى قل
 ان الله اذن لكم ام على الله تنفرون **الثانية** في الدليل على وجوب امان التفصيل ومعرفة خاصة باهل النظر
 والاجتهاد فان غيرهم وان علم دليل المجتهد في مسألة لا يعلمه لا تقليدا كما يظهر مما بيناه في رسالتنا المبني
 انشاء الله تعالى النفس الموهبة في معنى اذا صح الحد فهو مذهبي من قطع تلك المنازل التي بينا فيها
 لا يمكن الا المجتهد اشارة لبعض قليل منه في عقور رسم المفتي فنقل فيها ان معرفة الدليل انما تكون بالمجتهد
 لتوقفها على معرفة سلامة من المعارض هي متوقفة على استقراء الأدلة كما لا يقدح على ذلك الا
 المجتهد اما مجرد معرفة الاجتهاد اخذ الحكم الفلاني من الدليل الفلاني فلا فائدة فيها الخ واجاب
 كقوله سبحانه فاسألوا اهل الذكوان كنهه لا تعلمه وقوله نعم اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم
 فانهم العلماء على الاصح قوله صلى الله عليه وسلم اسألوا ذمه يعلموا فانما شفاء العي اسألوا وعرفوا
 فنقول اراخذنا باقوال امامنا ليس تقليدا شرعيا لكونه عن دليل شرعي انما هو تقليد عرفي لعدم
 معرفتنا بالدليل التفصيلي التقليدي الحقيقي فلا مساع له في الشرع وهو المولى في كل ما ورد في التقليد
 واجتهاد لاضلال يلبس على العوام فيحسبونه على التقليد العرفي الذي هو فرض شرعي على كل من لم
 يبلغ مرتبة الاجتهاد اذ قال المذوق البهار في مسلم الثبوت التقليدي العمل بقول الغير من غير حجة كاجتهاد العا
 والمجتهد من مثله فالرجوع الى النبي صلى الله عليه وسلم والى الاجماع ليس عنه كذا العا هي في الحقيقة
 والقاضي والعدل لا يجاب النضر ذلك عليهم لكن العرف على ان العا هي مقلد للمجتهد قال الامام
 وعليه معظم الاصوليين اخر وشرحه في علوم فوائده الرتبة هكذا التقليد العمل بقول الغير من غير حجة
 متعلق بالعمل المراد بالحق حجة من الحجج الاربعة والافقوال المجتهد دليله حجة كاجتهاد العا هي من المجتهد
 (و) اخذ المجتهد عن مثله فالرجوع الى النبي عليه واله واصحابه الصلوة والسلام والى الاجماع
 ليس منه فانه رجوع الى الدليل (وكذا) رجوع العا هي الى الحقيقة والقاضي والعدل ليس هذا الرجوع
 نفسه تقليدا وان كان العمل بما اخذوا به تقليدا لا يجاب لنضرك عليهما فهو عمل بحجة لا بقول
 الغير فقط (لكن العا) دل على ان العا هي مقلد للمجتهد بالرجوع اليه قال الامام ايام الحرمين
 (وعليه معظم الاصوليين) وهو المشتبه الغنيد عليه الخ اقول فيه نظري جوفاء ولا فرق في الحكم
 بين الاخذ والرجوع حيث لا رجوع الا لاخذ اذ لم يرد حجة الشرع الا له ولو سأل العا هي ما لم يعمل به
 كان عاها متلاعبا والشرع متعال عن الاربعة فان لم يكن الرجوع اذ يبدل الوجوب بالنص لم يكن

الدليل على وجوب
 التفصيل في
 معرفة خاصة
 باهل النظر
 والاجتهاد
 فان غيرهم
 وان علم دليل
 المجتهد في
 مسألة لا يعلمه
 لا تقليدا
 كما يظهر
 مما بيناه
 في رسالتنا
 المبني
 انشاء الله
 تعالى
 النفس
 الموهبة
 في معنى
 اذا صح
 الحد
 فهو
 مذهبي
 من قطع
 تلك
 المنازل
 التي بينا
 فيها
 لا يمكن
 الا
 المجتهد
 اشارة
 لبعض
 قليل
 منه في
 عقور
 رسم
 المفتي
 فنقل
 فيها
 ان
 معرفة
 الدليل
 انما
 تكون
 بالمجتهد
 لتوقفها
 على
 معرفة
 سلامة
 من
 المعارض
 هي
 متوقفة
 على
 استقراء
 الأدلة
 كما
 لا
 يقدح
 على
 ذلك
 الا
 المجتهد
 اما
 مجرد
 معرفة
 الاجتهاد
 اخذ
 الحكم
 الفلاني
 من
 الدليل
 الفلاني
 فلا
 فائدة
 فيها
 الخ
 واجاب
 كقوله
 سبحانه
 فاسألوا
 اهل
 الذكوان
 كنهه
 لا
 تعلمه
 وقوله
 نعم
 اطيعوا
 الله
 واطيعوا
 الرسول
 واولي
 الامر
 منكم
 فانهم
 العلماء
 على
 الاصح
 قوله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 اسألوا
 ذمه
 يعلموا
 فانما
 شفاء
 العي
 اسألوا
 وعرفوا
 فنقول
 اراخذنا
 باقوال
 امامنا
 ليس
 تقليدا
 شرعيا
 لكونه
 عن
 دليل
 شرعي
 انما
 هو
 تقليد
 عرفي
 لعدم
 معرفتنا
 بالدليل
 التفصيلي
 التقليدي
 الحقيقي
 فلا
 مساع
 له
 في
 الشرع
 وهو
 المولى
 في
 كل
 ما
 ورد
 في
 التقليد
 واجتهاد
 لاضلال
 يلبس
 على
 العوام
 فيحسبونه
 على
 التقليد
 العرفي
 الذي
 هو
 فرض
 شرعي
 على
 كل
 من
 لم
 يبلغ
 مرتبة
 الاجتهاد
 اذ
 قال
 المذوق
 البهار
 في
 مسلم
 الثبوت
 التقليدي
 العمل
 بقول
 الغير
 من
 غير
 حجة
 كاجتهاد
 العا
 والمجتهد
 من
 مثله
 فالرجوع
 الى
 النبي
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 والى
 الاجماع
 ليس
 عنه
 كذا
 العا
 هي
 في
 الحقيقة
 والقاضي
 والعدل
 لا
 يجاب
 النضر
 ذلك
 عليهم
 لكن
 العرف
 على
 ان
 العا
 هي
 مقلد
 للمجتهد
 قال
 الامام
 وعليه
 معظم
 الاصوليين
 اخر
 وشرحه
 في
 علوم
 فوائده
 الرتبة
 هكذا
 التقليد
 العمل
 بقول
 الغير
 من
 غير
 حجة
 متعلق
 بالعمل
 المراد
 بالحق
 حجة
 من
 الحجج
 الاربعة
 والافقوال
 المجتهد
 دليله
 حجة
 كاجتهاد
 العا
 هي
 من
 المجتهد
 (و)
 اخذ
 المجتهد
 عن
 مثله
 فالرجوع
 الى
 النبي
 عليه
 واله
 واصحابه
 الصلوة
 والسلام
 والى
 الاجماع
 ليس
 منه
 فانه
 رجوع
 الى
 الدليل
 (وكذا)
 رجوع
 العا
 هي
 الى
 الحقيقة
 والقاضي
 والعدل
 ليس
 هذا
 الرجوع
 نفسه
 تقليدا
 وان
 كان
 العمل
 بما
 اخذوا
 به
 تقليدا
 لا
 يجاب
 لنضرك
 عليهما
 فهو
 عمل
 بحجة
 لا
 بقول
 الغير
 فقط
 (لكن
 العا)
 دل
 على
 ان
 العا
 هي
 مقلد
 للمجتهد
 بالرجوع
 اليه
 قال
 الامام
 ايام
 الحرمين
 (وعليه
 معظم
 الاصوليين)
 وهو
 المشتبه
 الغنيد
 عليه
 الخ
 اقول
 فيه
 نظري
 جوفاء
 ولا
 فرق
 في
 الحكم
 بين
 الاخذ
 والرجوع
 حيث
 لا
 رجوع
 الا
 لاخذ
 اذ
 لم
 يرد
 حجة
 الشرع
 الا
 له
 ولو
 سأل
 العا
 هي
 ما
 لم
 يعمل
 به
 كان
 عاها
 متلاعبا
 والشرع
 متعال
 عن
 الاربعة
 فان
 لم
 يكن
 الرجوع
 اذ
 يبدل
 الوجوب
 بالنص
 لم
 يكن

ايضا تقليدا (قال امام) هذا عن العلامة (روى) مشى (عليه) معظم الاصوليين (والاصطلاحات)
سائفة لا محل فيها لنذيل بار هذا اضعف ذلك معتد كما لا يخفى هذا هو التقرير الصحيح
لهذا الكلام والله الى ولما لانعام **الثالثة اقول** حيث علمت ان الجمهور على منع اهل النظر
من تقليد غيره وعدم اخذ بقوله من ومنه فدل على التفصيل يرجع الى التقليد الحقيقي
المحطى اجماعا على ان العامي فاذا عدم معرفته الدليل التفصيلي يوجب عليه تقليد المجتهد
الالزام التكليف اليشروع او تركه سدى ظهر اعدم معرفته الدليل التفصيلي له اثر انكرام
التقليد في حقهم لنظر واجابة في حق غيرهم ولا غرو ان يكون شئ واحد موجبا ومحرما معا
لشئ اخر باحتلاف الوجه فعدم المعرفة لعدم الاهلية موجب للتقليد منها محرم في الرابعة
الفتوى حقيقتيه وطهية فالحقيقتية هو الافتاء عن معرفة الدليل التفصيلي واولئك الذين يقال
لهم اصحاب الفتوى واليهما هذا الفتوى ابو جعفر الفقيه ابو الليث واخرهما ارحمهم الله تعالى في
العرفية اخبارا لعلنا اقول الامام جاهلا عنها تقليدا له من وتلك المعرفة كما يقال فتاوى
ابن نجيم الغزي وطوسي والفتاوى الخيرية وهلم تنزه زمانا ورتبة الى الفتاوى الرضوية جعلها الله
تعالى مرضية مريية مبنية **الخامسة اقول** وبالله التوفيق القول قولان صوري و
ضروري فالصوري هو المقول المنقول والضروري ما لم يقله القائل نصا بالخصوص كمنه قائل
به في ضمن العموم كالوضو بان لو تكلم في هذا الخصوص لشكك كذا او ربما يخالف الحكم الضروري
الحكم الصوري وهو يقضي عليه الضرر وحقوق ان الاخذ بالصوري يعد مخالفة للقائل والعدول
عنه الى الضوري موافقة واتباعا له كان كان زيد صالحا فامر عمر بخدا مهابرة نصا
جهارا او كثر ذلك عليهم مرارا وقد كان قال لهم اياكم ان تكلموا فاسقا ابدا فبعد زمان فسق
زيد علانية فلان كرمه بعد خلا مدهم المكون للمفسد كما انواعا صين ان تركوا الكرامة كانوا
مطيعين مثل ذلك يقع في اقوال الائمة اما الحدوث ضرورية او حرج او عرف او تعامل او
مصلحة مهمة تجلب مفسدة ملتبس ذلك لا استثناء الضرورات ودفع الحرج مراعاة
المصالح الدينية الخالية عن مفسدة تربو عليها ودرء المفسدة الاخذ بالعرف والعمل بالتعا
كل ذلك قواعد كلية معلومة من الشرع ليس احد من الائمة الا ما خلا اليها وقائلا بها وجميعها
عليها فاذا كان في مسألة نصر الامام ثم حدثت احد تلك المغيالات علمنا قطعنا ان لو حدث على
هذا لكان قوله على مقتضاها لا على خلافه فدل على العمل بقوله الضرر في الغير المنقول عنه هو

الرجل يتوكل على الجماعة على ما تقرر من لفظه قد عد في العقود مسائل كثيرة من هذه الجنس فالحال
بيان كثير آخر على الاشياء ثم قال هذه كلها قد تغيرت أحكامها التغير الزمان اما للضرورة واما للعرف
واما لقراير الاحوال قال وكل ذلك غير خارج عن المذهب لصاحب المذهب لو كان في هذا المذهب
لقال بها ولو حدث هذا التغير في زمان لم ينصر على خلافها قال هذا الذي جرت المجتهدين في المذهب
واهل النظر الصحيح من المتأخرين على مخالفة المنصوص عليه من صاحب المذهب كتب ظاهر الرواية بناء
على ما كان في زمانه كما مر تصريحهم به الخ اقول بل ربما يقع نظير ذلك في نفس الشارع صلى
الله تعالى عليه وسلم فقد قال صلى الله تعالى عليه وسلم اذا استأذنت احدكم امراته الى المسجد فلا
يمنعها رواه احمد والبخاري ومسلم والنسائي وفي لفظ لا تمنعوا لاء الله مسلجة لله رواه احمد
ومسلم كما هم عن ابن عمر رضي الله عنهما وبالثاني رواه احمد ابو داود وعن ابى هريرة رضي الله تعالى
عنه عن النبي صلى الله تعالى عليه وسلم بزيادة ولخرجن تغلات وقد امر صلى الله تعالى عليه وسلم باخراجه
الحيف من زوات الخد وريوم العيدين فيشهد رجاعة المسلمين دعوتهم تغل الخيف المصلحة
ثالثا امر اذا يارسول الله احدنا ليس لها جلبا قال صلى الله تعالى عليه وسلم لتبسمها صاحبتهما من
جلبا بها رواه البخاري ومسلم اخرون عن ابي عبيدة رضي الله تعالى عنهما ومع ذلك هي الائمة الشواب
مطلقا والجمع في زعمهم والنهي عما بقوله صلى الله تعالى عليه وسلم الضرر في الاستفاد من قول ام المؤمنين
الصديقة رضي الله تعالى عنهما لوان رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم رأى من النساء ما يرينا لهن من
المسجد كما منعت بنو اسرائيل نساء هارواة احمد البخاري ومسلم قال في التنوير والدرر ريكوة
حضور من الجاهل عند ولو لجمعة وعيد وعظ (مطلقا) ولو نحو اليل (على المتن) المفتى به لفساد
الزمان والسنن كمال بحثا العجائز المتفانية الخ والمراد بالمذهب المذهب المتأخرين ولما رد عليه
الشيخان من هذا لا يقتضي مخالفة المذهب امام وصاحب جميعا فانها اباحا للعجائز لخصوص مطلقا وكما
لا يغير في العبد الخ لجمعة لا تناء بمنع الكل في الكل مخالف للكل فالمعتمد من الامام الخ بمعناه
اجاب عنه في الخ فانه لا يرد من قول الامام ذلك انه انما يمنعها القيام الحاصل وهو
فردا لشهاده اعمى لا يستغنى لا ينتشر في المغرب في نهم الطعام مشغولون في الفجر العشاء ونامون
فاذا فزعوا انشأ في هذه الاوقات لتلبس فستقم كما في زماننا بل قهرهم اياها كان المنع فيها انهم
من الظاهر الخ قال الشيخ اسمعيل شوكرام حسن الى الغاية الخ شمس السكاد ستر حامل آخر على
الخ لانه قولا لا يرد في المنع بالانظر وهو ضعف ليلما قول ابي في نظرهم وذلك

الرجل يتوكل على الجماعة على ما تقرر من لفظه قد عد في العقود مسائل كثيرة من هذه الجنس فالحال بيان كثير آخر على الاشياء ثم قال هذه كلها قد تغيرت أحكامها التغير الزمان اما للضرورة واما للعرف واما لقراير الاحوال قال وكل ذلك غير خارج عن المذهب لصاحب المذهب لو كان في هذا المذهب لقال بها ولو حدث هذا التغير في زمان لم ينصر على خلافها قال هذا الذي جرت المجتهدين في المذهب واهل النظر الصحيح من المتأخرين على مخالفة المنصوص عليه من صاحب المذهب كتب ظاهر الرواية بناء على ما كان في زمانه كما مر تصريحهم به الخ اقول بل ربما يقع نظير ذلك في نفس الشارع صلى الله تعالى عليه وسلم فقد قال صلى الله تعالى عليه وسلم اذا استأذنت احدكم امراته الى المسجد فلا يمنعه رواه احمد والبخاري ومسلم والنسائي وفي لفظ لا تمنعوا لاء الله مسلجة لله رواه احمد ومسلم كما هم عن ابن عمر رضي الله عنهما وبالثاني رواه احمد ابو داود وعن ابى هريرة رضي الله تعالى عنه عن النبي صلى الله تعالى عليه وسلم بزيادة ولخرجن تغلات وقد امر صلى الله تعالى عليه وسلم باخراجه الحيف من زوات الخد وريوم العيدين فيشهد رجاعة المسلمين دعوتهم تغل الخيف المصلحة ثالثا امر اذا يارسول الله احدنا ليس لها جلبا قال صلى الله تعالى عليه وسلم لتبسمها صاحبتهما من جلبا بها رواه البخاري ومسلم اخرون عن ابي عبيدة رضي الله تعالى عنهما ومع ذلك هي الائمة الشواب مطلقا والجمع في زعمهم والنهي عما بقوله صلى الله تعالى عليه وسلم الضرر في الاستفاد من قول ام المؤمنين الصديقة رضي الله تعالى عنهما لوان رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم رأى من النساء ما يرينا لهن من المسجد كما منعت بنو اسرائيل نساء هارواة احمد البخاري ومسلم قال في التنوير والدرر ريكوة حضور من الجاهل عند ولو لجمعة وعيد وعظ (مطلقا) ولو نحو اليل (على المتن) المفتى به لفساد الزمان والسنن كمال بحثا العجائز المتفانية الخ والمراد بالمذهب المذهب المتأخرين ولما رد عليه الشيخان من هذا لا يقتضي مخالفة المذهب امام وصاحب جميعا فانها اباحا للعجائز لخصوص مطلقا وكما لا يغير في العبد الخ لجمعة لا تناء بمنع الكل في الكل مخالف للكل فالمعتمد من الامام الخ بمعناه اجاب عنه في الخ فانه لا يرد من قول الامام ذلك انه انما يمنعها القيام الحاصل وهو فردا لشهاده اعمى لا يستغنى لا ينتشر في المغرب في نهم الطعام مشغولون في الفجر العشاء ونامون فاذا فزعوا انشأ في هذه الاوقات لتلبس فستقم كما في زماننا بل قهرهم اياها كان المنع فيها انهم من الظاهر الخ قال الشيخ اسمعيل شوكرام حسن الى الغاية الخ شمس السكاد ستر حامل آخر على الخ لانه قولا لا يرد في المنع بالانظر وهو ضعف ليلما قول ابي في نظرهم وذلك

لأنهم مأمورون باتباع ما يظهر لهم قال تعالى فاعترفوا لي بالأبصار ولا تكلفوا بالوسع فلا يعجزهم إلا
 العدول ولا يخرجون بذلك عن اتباع الإمام بل متبعون لمثل قوله العام إذا صح الحديث فهو مذهبي
 فهي شرح الهداية لا بن التفتة ثم شرحه لا شبهة ليدري ثم رد المختار إذا صح الحديث وكان على خلاف
 المذهب عمل بالحدوث ويكون ذلك مذهبه لا يخرج مقلده عن كونه حنفيا بالعلل به فقد صح عنه أنه قال
 إذا صح الحديث فهو مذهبي **أقول** يريد الصحة فيها وتنقيح معرفتها لا لاجتهادها لا الصحة
 المصطلحة عند المحدثين كما بينت في الفضل الموهبي بدلائل قاهرة يتعين استنفادها قال شافيا
 نظر أهل المذهب في دليل وعملوا به صح نسبه إلى المذهب لكونه صادرا بأذن صاحب المذهب كذا
 ترى في كثير من الكتب يقولون ان هذا هو المذهب وهذا مذهب أو مدعيهنا أو عند الإمام أو مدعيه
 ولا يوجد له نص وتصريح خاص من الإمام بل إنما هو يكون من تخريجات المشايخ وتنازع الفقهاء أهل
 المذهب بحسب أصول الإمام وإذا فقه الضروري الغير المصريح بهذا لا شك أنه لو علم ضعف دليله
 رجح عنه أتبع الدليل الأقوى ولذا لا بد المحققين الإمام على بعض المشايخ حيث اقروا بقول الإمام مبني على
 لا يعدل عن قول الإمام لا لضعف دليله **أقول** هذا غير مقبول ولا مقبول وكيف يظهر ضعف
 دليله في الواقع لضعفه في نظر بعض مقلديه وهو لا حاجة أئمة الاجتهاد المطبقين في الشافعي
 أحد ونظروا في حق الله تعالى فيهم يطبقون كثيرا على خلاف الإمام وهو إجماع منهم على ضعف دليله
 ثم لا يظهر هذا ضعفه لا من مذهب هؤلاء من مذهب فقيه يمن ومنهم من لم يفرق بين مذهبهم نعم هم عاملون
 في نظريهم بقوله العام فعند ورون بل ما جردون ولا يتبدل بذلك المذهب لا ترى التفتة بذلك
 بثلاثين فتم دليله ضعيف بل ساقط عند أكثر المرجحين لا يخفى لا حد أن يقول الاقتصاد على ما بين
 من مذهب الإمام وتحرير حليته الأب الابن رضا عن نظرية الإمام البالغ رتبة الاجتهاد المحقق على الإطلاق
 وزعم أن لا دليل عليه بل الدليل قاض بحكماء ولو لم أر من جاب عنه وقد تبعه عليه ش فهل يقال إن
 تخليه ما مذهب ما مذهب بل بحث من ابن الهمام وليس فيما ذكر عن ابن الهمام الإمام إلا ما ادعى من صحة جعل
 مذهب الإمام إنما فيه جواز العدول لهم إذا استضعفوا لدليله إن هذا من فالك نعم في الوجوه السابقة تصح
 النسبة إلى المذهب كطاعة العلم بأنه لو وقع في نصه قل بكذا قال في التوريد لمسانة نعم للنساء مطلقا عن
 حقك المساجد على المذهب هذه كلمة غفل عنها المحقق ففسل المذهب بمذهب المتأخرين هذا
 ولما نحن على ثمرنا لا اعتبارا كما هو بالأبصار بل بالسؤال والعلل بما يقوله الإمام غير باجتهاد عن دليل سقم
 لأحكام فإن كان العدول للوجه السابقة اشترك فيه الخواص والعوام إذا عدول حقيقة بل علم هو

هذا هو المذهب المصطلح عند المحدثين كما بينت في الفضل الموهبي بدلائل قاهرة يتعين استنفادها قال شافيا
 نظر أهل المذهب في دليل وعملوا به صح نسبه إلى المذهب لكونه صادرا بأذن صاحب المذهب كذا
 ترى في كثير من الكتب يقولون ان هذا هو المذهب وهذا مذهب أو مدعيهنا أو عند الإمام أو مدعيه
 ولا يوجد له نص وتصريح خاص من الإمام بل إنما هو يكون من تخريجات المشايخ وتنازع الفقهاء أهل
 المذهب بحسب أصول الإمام وإذا فقه الضروري الغير المصريح بهذا لا شك أنه لو علم ضعف دليله
 رجح عنه أتبع الدليل الأقوى ولذا لا بد المحققين الإمام على بعض المشايخ حيث اقروا بقول الإمام مبني على
 لا يعدل عن قول الإمام لا لضعف دليله **أقول** هذا غير مقبول ولا مقبول وكيف يظهر ضعف
 دليله في الواقع لضعفه في نظر بعض مقلديه وهو لا حاجة أئمة الاجتهاد المطبقين في الشافعي
 أحد ونظروا في حق الله تعالى فيهم يطبقون كثيرا على خلاف الإمام وهو إجماع منهم على ضعف دليله
 ثم لا يظهر هذا ضعفه لا من مذهب هؤلاء من مذهب فقيه يمن ومنهم من لم يفرق بين مذهبهم نعم هم عاملون
 في نظريهم بقوله العام فعند ورون بل ما جردون ولا يتبدل بذلك المذهب لا ترى التفتة بذلك
 بثلاثين فتم دليله ضعيف بل ساقط عند أكثر المرجحين لا يخفى لا حد أن يقول الاقتصاد على ما بين
 من مذهب الإمام وتحرير حليته الأب الابن رضا عن نظرية الإمام البالغ رتبة الاجتهاد المحقق على الإطلاق
 وزعم أن لا دليل عليه بل الدليل قاض بحكماء ولو لم أر من جاب عنه وقد تبعه عليه ش فهل يقال إن
 تخليه ما مذهب ما مذهب بل بحث من ابن الهمام وليس فيما ذكر عن ابن الهمام الإمام إلا ما ادعى من صحة جعل
 مذهب الإمام إنما فيه جواز العدول لهم إذا استضعفوا لدليله إن هذا من فالك نعم في الوجوه السابقة تصح
 النسبة إلى المذهب كطاعة العلم بأنه لو وقع في نصه قل بكذا قال في التوريد لمسانة نعم للنساء مطلقا عن
 حقك المساجد على المذهب هذه كلمة غفل عنها المحقق ففسل المذهب بمذهب المتأخرين هذا
 ولما نحن على ثمرنا لا اعتبارا كما هو بالأبصار بل بالسؤال والعلل بما يقوله الإمام غير باجتهاد عن دليل سقم
 لأحكام فإن كان العدول للوجه السابقة اشترك فيه الخواص والعوام إذا عدول حقيقة بل علم هو

امام وان كان له عطف الدليل اختص من غيره فلهذا قال في البحر قد وقع للمحققين الهمام في مواضع الرد
 على المشائخ في الافتاء بقولهم بانه لا يعدل عن قوله الا لضعف دليله لكن هو (المحقق) اهل للنظر في
 الدليل ومن ليس باهل للنظر فيه فعليه الافتاء بقول الامام الخ السابعة هذا اختلاف التصحيح تقدم
 قول الامام الاقدم في رد المحتار قبل ما يدخل في البيع متبعا اذا اختلف التصحيح بحذو قول الامام لانه
 صرح بما لم يذهب اليه وقال في الدرر وقف البحر وغيره منه كان في المسألة قولان معجمان جاز القضاء
 بالافتاء باحدهما الخ فقال العلامة ش لا تحييد لو كان احدهما قول الامام والاخر قول غيره لانه لما
 تعارض التصحيحان تساقطا فرجنا الى الاصل وهو تقديم قول الامام بل في شهادات القضاء والتحيرية
 المتدبر عندنا انه لا يفتي ويعدل الا بقول الامام الاعظم لا يعدل عنه الى قولهما وقول احدهما او غيرهما الا
 لضرورة كسألة المزارعة وان صرح المشائخ بالافتاء على قولهما لانه صاحب المذهب امام للمقدم المذهب وعمله في
 البحر يميل للافتاء بقول الامام بل يجب ان لا يعارض من بيننا قال الخ الخ اذا عرفت هذا اوضح كلام البحر
 وطاسر كل ما روي به عليه ان ثبت التفصيل لمزيد كونه في السمع وانت تشييد **اقول** (رحمه الله تعالى)
 لا يخفى عليك ما في هذا الكلام من عدم الانتظام **اقول** بل هو مستقر النظام اخذ بعضهم بحج بعض
 كما ستر قول العلامة في قوله مضاد لقول الامام **اقول** تعرف بالراية ان قول الامام مفتوح الحقيقة
 فيخص به اهل النظر لا محلي لا غيره وان كان غير ما يفتوا العرفية مع حلها بالاجماع وفي قضائنا الخالق
 عن القضاء والنظم يبره روي عن ابي حنيفة رضي الله عنه انه قال لا يحل لاحد ان يفتي بقول من لم يعلم من بين
 قلد وان لم يكن من اصل الاجتهاد لا يحل له ان يفتي الا بطريق الحكاية الخ وقول البحر الفتوى القوية لا محلي لا سوا
 لقولنا بما في زماننا فيكتفي بالحفظ وقوله وانما يعلم قوله يجب علينا الافتاء بقول الامام عليه ما نحن فلقنا
 الافتاء وانما التمساده وادله وادله او احدا قوله بموصوفه في عدم جواز الافتاء لغير اهل الاجتهاد
 فلهذا يستدل به في وجوبه **اقول** نعم صريح في عدم جواز الحقيقة ونشوء الحرمان الجواز معا
 عزش واحد فنعنا عنه الثالثة قول فنقول ما يصدق من غير اهل ليس بافتاء حجة **اقول**
 فيكون الجواب عن القضاء المتقدم اليه قوله انما هو حكاية عن المجتهد **اقول** لا وانظره الى قوله
 تجوز حكاية قول غير الامام **اقول** لا محروفي الحكاية ولو قوله خارجا عن المذهب انما الكلام في التقليد
 لمجتهد المطابق احق من غيره فلم لا يجيزون الافتاء بقول الائمة الثلاثة بل وثلاثة رابعة رضي الله
 تعالى عنهم فان اجزئ في فيه التمسك به تلك المشايخ جاز بل سقط المبحث راسا وانهم الذين انفس
 الذين كما سياتي بيانه انشاء الله تعالى قوله فكيف يجب عليه الافتاء بقولهما **اقول** لا

من عند المؤلف في البحر قد وقع للمحققين الهمام في مواضع الرد على المشائخ في الافتاء بقولهم بانه لا يعدل عن قوله الا لضعف دليله لكن هو (المحقق) اهل للنظر في الدليل ومن ليس باهل للنظر فيه فعليه الافتاء بقول الامام الخ السابعة هذا اختلاف التصحيح تقدم قول الامام الاقدم في رد المحتار قبل ما يدخل في البيع متبعا اذا اختلف التصحيح بحذو قول الامام لانه صرح بما لم يذهب اليه وقال في الدرر وقف البحر وغيره منه كان في المسألة قولان معجمان جاز القضاء بالافتاء باحدهما الخ فقال العلامة ش لا تحييد لو كان احدهما قول الامام والاخر قول غيره لانه لما تعارض التصحيحان تساقطا فرجنا الى الاصل وهو تقديم قول الامام بل في شهادات القضاء والتحيرية المتدبر عندنا انه لا يفتي ويعدل الا بقول الامام الاعظم لا يعدل عنه الى قولهما وقول احدهما او غيرهما الا لضرورة كسألة المزارعة وان صرح المشائخ بالافتاء على قولهما لانه صاحب المذهب امام للمقدم المذهب وعمله في البحر يميل للافتاء بقول الامام بل يجب ان لا يعارض من بيننا قال الخ الخ اذا عرفت هذا اوضح كلام البحر وطاسر كل ما روي به عليه ان ثبت التفصيل لمزيد كونه في السمع وانت تشييد

لا يخفى عليك ما في هذا الكلام من عدم الانتظام بل هو مستقر النظام اخذ بعضهم بحج بعض كما ستر قول العلامة في قوله مضاد لقول الامام تعرف بالراية ان قول الامام مفتوح الحقيقة فيخص به اهل النظر لا محلي لا غيره وان كان غير ما يفتوا العرفية مع حلها بالاجماع وفي قضائنا الخالق عن القضاء والنظم يبره روي عن ابي حنيفة رضي الله عنه انه قال لا يحل لاحد ان يفتي بقول من لم يعلم من بين قلد وان لم يكن من اصل الاجتهاد لا يحل له ان يفتي الا بطريق الحكاية الخ وقول البحر الفتوى القوية لا محلي لا سوا لقولنا بما في زماننا فيكتفي بالحفظ وقوله وانما يعلم قوله يجب علينا الافتاء بقول الامام عليه ما نحن فلقنا الافتاء وانما التمساده وادله وادله او احدا قوله بموصوفه في عدم جواز الافتاء لغير اهل الاجتهاد فلهذا يستدل به في وجوبه

عن
محمّد بن علي
عن
ابن فضال
عن
ابن محبوب
عن
ابن فضال
عن
ابن محبوب

عن
محمّد بن علي
عن
ابن فضال
عن
ابن محبوب

عن
محمّد بن علي
عن
ابن فضال
عن
ابن محبوب

عن
محمّد بن علي
عن
ابن فضال
عن
ابن محبوب

عن
محمّد بن علي
عن
ابن فضال
عن
ابن محبوب

عن
محمّد بن علي
عن
ابن فضال
عن
ابن محبوب

عن
محمّد بن علي
عن
ابن فضال
عن
ابن محبوب

التي استنبطها منها الامام فقال ما علمت انك تأخذ هذه من هذه وقد قال الامام الاجل سفين
 الثور الامام من الله نعم عنهما انهم ليكشف لك من العلم من شئ كلنا عنه فلو ان قال ايضا ان الله يخالف با حنيقة
 يحتاج الى ان يكون على منه قد راوا وقرعوا وبعيد ما يوجد ذلك قال له ابن شهر مخرجت النساء ان يلدن
 مثلك ما عليك في العلم كلفة وقال ابو سليمان كان ابو حنيقة رضي الله عنه عجباً من العجب انما يرغب عن
 كلام من لم يقو عليه عن علي بن عاصم قال لو وزع عقل ابو حنيقة بعقل نصف اهل الارض لرحم بهم قال
 الشافعي رضي الله عنه ما قامت للنساء من رجل اعقل من ابو حنيقة وقال بكر بن حبيش لجمع عقله وعقل
 اهل زمانه لرحم عقله على عقول الكل من الحيوان والحمار ومن محمد بن ابراهيم عن يحيى بن ادم قال ما كان شريكاً لداود ولا
 اصغر علماً ابو حنيقة وليتهم كانوا يفتقرون ما يقولون عن سهل بن مهران كل من ائمة طرازنا لم يزلوا فيهم
 قوله هذا ان من مناقب الامام الكور وفي ميزان الشريعة الكبرى السيد العار الامام الثعلبي سميت سيدة عليا
 الخواص رضي الله عنه يقول مدرك الامام ابو حنيقة دقيقة لا يكاد يطبع عليها الا اهل الكشف من اكابر
 الاولياء الخ قوله شخواتهم بنصب دلة اقول دراية لادوية واثر الداراية قوله ثم يقولون انما
 على قول ابي يوسف مثلاً اقول لانهم لم يظهروا ما ظهر للامام وهم اهل النظر فلم يسعهم الا اتباع ما عن
 لم يزلوا قول الامام لا يجزى احد ان يفتي الخ ولو ظهر ما ظهر له لا تواليه من عبيد قوله فعلىنا حكايتهم
 يقولون اقول هذا اعلم من ترك تقليد المتقليد اما من قلده فعليه حكاية ما قاله الاخذ به قوله
 لانهم هم اتباع المذهب اقول فالمتبوع احب الاتباع من الاتباع قوله نصبوا انفسهم لتقرير اقول
 على الراي العين انما الكلام في تغييره قوله عن العلامة قاسم كمالوا فتواحياتهم اقول ولا حرك الله
 ارايت انما كان الامام حيا في الدنيا وهو لا احياء واقى افتوايا كنت تقلد وثانياً انما كلام العلامة فيما فيه
 الرجوع الى قول المشافخ حيث لا رواية عن الامام او اختلفت الرواية عنه او وجد شئ من الاحوال المستكورة
 في الخلاصة فانه غير تقليد الامام وانا ان علي بن عيسى عاد له منكم ومن فضل العلامة قاسم فهو اعلم بما ده
 قلتم في شرح عقودكم قال العلامة المحقق الشيخ قاسم في تصحيح المجتهدين لم يفقدوا حتى نظر والى المختص
 بجهرا وصحوا فشهد مصنفاتهم بترجيح قول ابو حنيقة ولا اخذ بقوله الا في مسائل يسيرة اختاروا الفتوى
 فيها على قولها او قول احد هما وانما كان الاخر مع الامام كما اختاروا قول احد هما فيما لا نص فيه للامام
 التي اشار اليها القاضي بل اختاروا قول زفر في مقابلته قول الكل لغير ذلك وتوجهاتهم في صحيحاتهم باقية فعلىنا
 اتباع الراي والعمل به كما لو فتوا في حياتهم الخ وكلام الامام القاضي سيافى عند من للشوق بتوفيق الله تعالى
 صرح فيه ان العمل بقوله رضي الله تعالى عنه وانما قاله الا لتعاضل بخلافه او تغير الحكم بتغير الزمان فخبين

التسليم معكم من الشبهة وانظر واصل معنا آخر الكلام **قوله** فليس للقاضي ان يحكم بقول غير الحقيقة
في مسألة لم يردح فيها قول غيره وجها فيها دليل ابي حنيفة على دليله **اقول** هذا اقتد فوق ما موان
مفاده ان عالم يردح فيه دليل الامام فللقاضي ومثله المقتضى العدل عنه الى قول غيره وان لم يذيل ايضا
بترجيح فانه بنى الحكم بعدم العدل على وجود عدم وجوه ترجيح دليله وعدم ترجيح قول غير هذا المعجم بها
حل العدل ولم يقل باطلاقة الثقات العدل فان يشمل ما اذا ارجا ولم يردح شئ منهما والعمل فيما
بقول الامام لا شك مراد اول في السابعة وقال سيدنا في ذكره الغرض مسألة صرف المالك الى العفو من
المعلوم انه بعد عدم التصحيح بعدل عن قول صاحب المذهب **قوله** في المنحة اصحاب المتنوع على غير
مذهب الامام **اقول** لهم في احد الوجوه الستة وهو عين قول الامام اما في غيرها فان شئ بعضهم لم
يتقبل كما سياتي في مسألة الله تعالى ومثله تفسير المصنف كما يعلم من الغنية شرح المنية وقد فصلنا في فتاونا
بما لا غريد عليه اما ان يمشوا قاطبة على خلاف قوله من ونحو المواصل الستة فاشلو من ادعى فليبرز رقتا
له ولو واحد **قوله** ولذا اقول في المسألة بخلاف قوله لفقد الدليل في حقه لم يردحهم اذ هم علم **اقول**
اولا هو اعلم منهم ومن اعلم من اعلم منهم فالى الفرقين اثنى بالاتباع **وثانيا** انظر الثانية الدليل
في حقه التفصيل وقد قدوة وفي حقا الاجا وقد وجدنا فكيف تتبعهم وفقدل من الدليل في قدوة
قوله كيف يقال يجب علينا الافتاء بقول الامام لفقد الشرط وقد قوانه فقد الشرط ايضا في حق
المشاخر **اقول** تقيمته كسلفها في الثالثة **قوله** فلي تراهم ارتكبو منكرا **اقول** مبنى الذم
عن فرق الموجب حقا وحقهم وان شئت الجعم مكان الفرق فالحج مع ان كل من فاقى الدليل فقد اتى منكرا
فدليلنا قول امامنا وخلافه منكر ودليلهم ما عن لم في المسألة فصيروهم اليه لا ينكر **قوله** وقد مشى
عليه الشيخ علاؤ الدين **اقول** انما مشى في صدر الكتاب وقلب القضاء معا على ان الفتوى على قول
الامام مطلقا كما سياتي وقوله اما نحن فعلى اتباع ما رجوه فما خوذ من التعيم كما قد تموه في رد المحتار
وقد كان صدر كلام الدرر هذا وحاصل ما ذكره الشيخ قاسم في تصحيحه الخ وقد علمت ما هو مراد التصحيح
والحمد لله على حسن التقييم **اتينا على ما وعدنا من سر القول على ما قصدنا **اقول** وبالله**
التوفيق ما هو المقرر عند ناقد فهم من مباحثنا وتفصيله ان المسألة اما ان يجدت فيها شئ من الحواصل
الستة **اولا** على الاول الحكم للحامل وهو قول الامام الضرر والمعتقد على الاطلاق سواء كان قوله
الصحيح وقول اصحابه وترجيحات لم يردحين موافقا له ولا علما منا ان لوحدت هذان في زمانهم لحكموا
به بقول الامام الضرر شئ لا نقر معه الى روايته لا ترجيم بل هو القول الضرر والرجحان ايضا ولا

هذا هو
المراد
من قوله
فليس للقاضي
ان يحكم
بقول غير
الحقيقة
في مسألة
لم يردح
فيها قول
غيره
وجها فيها
دليل ابي
حنيفة
على دليله
اقول
هذا
اقتد
فوق
ما موان
مفاده
ان عالم
يردح
فيه دليل
الامام
فللقاضي
ومثله
المقتضى
العدل
عنه
الى قول
غيره
وان لم
يذيل
ايضا
بترجيح
فانه
بنى
الحكم
بعدم
العدل
على
وجود
عدم
وجوه
ترجيح
دليله
وعدم
ترجيح
قول
غير
هذا
المعجم
بها
حل
العدل
ولم
يقول
باطلا
قة
الثقات
العدل
فان
يشمل
ما
اذا
ارجا
ولم
يردح
شئ
منها
والعمل
فيما
بقول
الامام
لا
شك
مراد
اول
في
السابعة
وقال
سيدنا
في
ذكره
الغرض
مسألة
صرف
المالك
الى
العفو
من
المعلوم
انه
بعد
عدم
التصحيح
بعدل
عن
قول
صاحب
المذهب
قوله
في
المنحة
اصحاب
المتنوع
على
غير
مذهب
الامام
اقول
لهم
في
احد
الوجوه
الستة
وهو
عين
قول
الامام
اما
في
غيرها
فان
شئ
بعضهم
لم
يتقبل
كما
سياتي
في
مسألة
الله
تعالى
ومثله
تفسير
المصنف
كما
يعلم
من
الغنية
شرح
المنية
وقد
فصلنا
في
فتاونا
بما
لا
غريد
عليه
اما
ان
يمشوا
قاطبة
على
خلاف
قوله
من
ونحو
المواصل
الستة
فاشلو
من
ادعى
فليبرز
رقتا
له
ولو
واحد
قوله
ولذا
اقول
في
المسألة
بخلاف
قوله
لفقد
الدليل
في
حقه
لم
يردحهم
اذ
هم
علم
اقول
اولا
هو
اعلم
منهم
ومن
اعلم
من
اعلم
منهم
فالى
الفرقين
اثنى
بالاتباع
وثانيا
انظر
الثانية
الدليل
في
حقه
التفصيل
وقد
قدوة
وفي
حقا
الاجا
وقد
وجدنا
فكيف
تتبعهم
وفقدل
من
الدليل
في
قدوة
قوله
كيف
يقال
يجب
علينا
الافتاء
بقول
الامام
لفقد
الشرط
وقد
قوانه
فقد
الشرط
ايضا
في
حق
المشاخر
اقول
تقيمته
كسلفها
في
الثالثة
قوله
فلي
تراهم
ارتكبو
منكرا
اقول
مبنى
الذم
عن
فرق
الموجب
حقا
وحقهم
وان
شئت
الجعم
مكان
الفرق
فالحج
مع
ان
كل
من
فاقى
الدليل
فقد
اتى
منكرا
فدليلنا
قول
امامنا
وخلافه
منكر
ودليلهم
ما
عن
لم
في
المسألة
فصيروهم
اليه
لا
ينكر
قوله
وقد
مشى
عليه
الشيخ
علاؤ
الدين
اقول
انما
مشى
في
صدر
الكتاب
وقلب
القضاء
معا
على
ان
الفتوى
على
قول
الامام
مطلقا
كما
سياتي
وقوله
اما
نحن
فعلى
اتباع
ما
رجوه
فما
خوذ
من
التعيم
كما
قد
تموه
في
رد
المحتار
وقد
كان
صدر
كلام
الدرر
هذا
وحاصل
ما
ذكره
الشيخ
قاسم
في
تصحيحه
الخ
وقد
علمت
ما
هو
مراد
التصحيح
والحمد
لله
على
حسن
التقييم
اتينا
على
ما
وعدنا
من
سر
القول
على
ما
قصدنا
اقول
وبالله
التوفيق
ما
هو
المقرر
عند
ناقد
فهم
من
مباحثنا
وتفصيله
ان
المسألة
اما
ان
يجد
ت فيها
شئ
من
الحواصل
الستة
اولا
على
الاول
الحكم
للمحمل
وهو
قول
الامام
الضرر
والمعتقد
على
الاطلاق
سواء
كان
قوله
الصحيح
وقول
اصحابه
وترجيحات
لم
يردحين
موافقا
له
ولا
علما
منا
ان
لوحدت
هذان
في
زمانهم
لحكموا
به
بقول
الامام
الضرر
شئ
لا
نقر
معه
الى
روايته
لا
ترجيح
بل
هو
القول
الضرر
والرجحان
ايضا
ولا

لا يفعل بدليل في الجدل فلا يقال مستحب بد من معرفته اذ لا يحتاج الى معرفة انما العلم للعمل
 في فتاوى الامام الاجل فقيه النفس قال في الفتاوى في زماننا من اصحابنا اذ استفتي في سائله وسئل عن واقعة الفتا
 للسنة مروية عن اصحابنا الرواية الظاهرة بخلاف بينهم فاني ميل اليهم فيفتي بقوله لا يعالجهم برأيه
 وان كان مجتهدا ستقنلان الظاهر ان يكون الحق مع اصحابنا ولا يعاملهم اجتهاده لا يبلغ اجتهادهم لا يظن
 القول من مخالفته لا يقبل حجة لا لهم عرف الادلة وميزوا بين ما صح ثبت بين ضحك فانتكالت المتأخلفا
 فيها بين اصحابنا فان كان مع حنيفة رحمه الله تعالى احد صاحبيه يؤخذ بقوله الوفاء الشرط واستجماع
 لعل الصواب فيهما وان خالف باحنية رحمه الله تعالى صاحباه ذلك فان كان اختلافا فيم خالف عصر
 وزمان كاتصافا بطاير بعد ان لا يأخذ بقول صاحبيه لتغير حال الناس وفي المزار والمعاملة ونحوهما
 فيما تروى الاجماع المتأخرين على ذلك وفيما سؤد ذلك قال بعضهم يتخير المجتهد بعمل بما افطن اليه وقال
 عبد الله المبارك يأخذ بقول حنيفة رحمه الله تعالى اها قول ابو جبر بن الحارث بكل مقتضاها في
 التعامل ما تغير في الحكم لتغير الاحوال فقد جمع الوجه الستة التي ذكرناها وفضل ان اهل نظر ليس
 خلاف الامام اذ اوافقوا احد جماع فكيف اذا وافقوا ثلثة ذكر من القولين فيما عداها لا خلف
 بينهما المقلدان الاول بتقدير التخيير بالمجتهد فاذا كان لاختيار تغيره والثاني حيث منع المجتهد عن التخيير
 فهو للمقلدان منع فافقوا القول الثاني المقلدان لا يبدل بغيره لا يلزم الامام هو الامام في الفتاوى السيرة والنية فيها
 ثم الحندي والحموي وكثير من الكتبة الذين في السيرة الفتوى على الاطلاق قول حنيفة ثم في يوسف بن محمد
 زفر الحسني ولفظ التخيير بالمرجع **القول** وهو حسن فان سكتة زفر ما لا ينكر لكن قال شالواوه
 الشك في الكتب **مع** ان ترتيبها اذا لم يجد قول الامام ثم رأت الشارح به شرح عقوده
 حيث قلنا لم يوجد الامام انصت قول يوسف بن محمد الخ قال الظاهر ان هذا في حوزة المجتهد
 اما الفتوى المجتهد في تخيير بما يرجع عنده دليل اها قول اذ لم يجد قول الامام لا يتقيد بالترتيب
 في تتبع قول الشارح ان ذكر اية القول الثالث كما كان لا يخيار انفاذا اذ كان مع الامام صاحباه
 او احدهما والذ استظهر في ظاهره قال في السراجية والنسوة قيل اذ كان ابو حنيفة صاحباه
 وصاحباه في نبط الحقة بالخيار والاولى مع اذ الميكيل الفتوى مجتهدا هو في التنوير الذي
 (ياخذ) القاضى كالمفتي بقول حنيفة على الاطلاق وهو الاصح منية وسراجية وصح
 في المحاولة اعتبار قوة المذكر والاولى ان ضبط لغيره ولا يخير لا اذا كان مجتهدا
 اه وفي صديقه اذ ذكره في الفتاوى في الباقى **القول** في البكر كما مر قد سجد ان لا يقال بقول الامام

في الفتاوى
 في زماننا
 من اصحابنا
 اذ استفتي
 في سائله
 وسئل عن
 واقعة الفتا
 للسنة
 مروية عن
 اصحابنا
 الرواية
 الظاهرة
 بخلاف
 بينهم
 فاني ميل
 اليهم
 فيفتي
 بقوله
 لا يعالجهم
 برأيه
 وان كان
 مجتهدا
 ستقنلان
 الظاهر
 ان يكون
 الحق مع
 اصحابنا
 ولا يعاملهم
 اجتهاده
 لا يبلغ
 اجتهادهم
 لا يظن
 القول من
 مخالفته
 لا يقبل
 حجة لا
 لهم عرف
 الادلة
 وميزوا
 بين ما
 صح ثبت
 بين ضحك
 فانتكالت
 المتأخلفا
 فيها بين
 اصحابنا
 فان كان
 مع حنيفة
 رحمه الله
 تعالى احد
 صاحبيه
 يؤخذ
 بقوله
 الوفاء
 الشرط
 واستجماع
 لعل
 الصواب
 فيهما
 وان خالف
 باحنية
 رحمه الله
 تعالى
 صاحباه
 ذلك فان
 كان
 اختلافا
 فيم خالف
 عصر
 وزمان
 كاتصافا
 بطاير
 بعد ان
 لا يأخذ
 بقول
 صاحبيه
 لتغير
 حال
 الناس
 وفي
 المزار
 والمعاملة
 ونحوهما
 فيما
 تروى
 الاجماع
 المتأخرين
 على ذلك
 وفيما
 سؤد
 ذلك
 قال
 بعضهم
 يتخير
 المجتهد
 بعمل
 بما
 افطن
 اليه
 وقال
 عبد الله
 المبارك
 يأخذ
 بقول
 حنيفة
 رحمه الله
 تعالى
 اها قول
 ابو جبر
 بن الحارث
 بكل
 مقتضاها
 في
 التعامل
 ما تغير
 في الحكم
 لتغير
 الاحوال
 فقد جمع
 الوجه
 الستة
 التي
 ذكرناها
 وفضل
 ان اهل
 نظر
 ليس
 خلاف
 الامام
 اذ اوافقوا
 احد
 جماع
 فكيف
 اذا
 وافقوا
 ثلثة
 ذكر من
 القولين
 فيما
 عداها
 لا خلف
 بينهما
 المقلدان
 الاول
 بتقدير
 التخيير
 بالمجتهد
 فاذا كان
 لاختيار
 تغيره
 والثاني
 حيث
 منع
 المجتهد
 عن
 التخيير
 فهو
 للمقلدان
 منع
 فافقوا
 القول
 الثاني
 المقلدان
 لا يبدل
 بغيره
 لا يلزم
 الامام
 هو
 الامام
 في
 الفتاوى
 السيرة
 والنية
 فيها
 ثم
 الحندي
 والحموي
 وكثير
 من
 الكتبة
 الذين
 في
 السيرة
 الفتوى
 على
 الاطلاق
 قول
 حنيفة
 ثم
 في
 يوسف
 بن
 محمد
 زفر
 الحسني
 ولفظ
 التخيير
 بالمرجع
القول
 وهو
 حسن
 فان
 سكتة
 زفر
 ما
 لا
 ينكر
 لكن
 قال
 شالواوه
 الشك
 في
 الكتب
مع
 ان
 ترتيبها
 اذا
 لم
 يجد
 قول
 الامام
 ثم
 رأت
 الشارح
 به
 شرح
 عقوده
 حيث
 قلنا
 لم
 يوجد
 الامام
 انصت
 قول
 يوسف
 بن
 محمد
 الخ
 قال
 الظاهر
 ان
 هذا
 في
 حوزة
 المجتهد
 اما
 الفتوى
 المجتهد
 في
 تخيير
 بما
 يرجع
 عنده
 دليل
 اها
 قول
 اذ
 لم
 يجد
 قول
 الامام
 لا
 يتقيد
 بالترتيب
 في
 تتبع
 قول
 الشارح
 ان
 ذكر
 اية
 القول
 الثالث
 كما
 كان
 لا
 يخيار
 انفاذا
 اذ
 كان
 مع
 الامام
 صاحباه
 او
 احدهما
 والذ
 استظهر
 في
 ظاهره
 قال
 في
 السراجية
 والنسوة
 قيل
 اذ
 كان
 ابو
 حنيفة
 صاحباه
 وصاحباه
 في
 نبط
 الحقة
 بالخيار
 والاولى
 مع
 اذ
 الميكيل
 الفتوى
 مجتهدا
 هو
 في
 التنوير
 الذي
 (ياخذ)
 القاضى
 كالمفتي
 بقول
 حنيفة
 على
 الاطلاق
 وهو
 الاصح
 منية
 وسراجية
 وصح
 في
 المحاولة
 اعتبار
 قوة
 المذكر
 والاولى
 ان
 ضبط
 لغيره
 ولا
 يخير
 لا
 اذا
 كان
 مجتهدا
 اه
 وفي
 صديقه
 اذ
 ذكره
 في
 الفتاوى
 في
 الباقى
القول
 في
 البكر
 كما
 مر
 قد
 سجد
 ان
 لا
 يقال
 بقول
 الامام

المبارك رفع الغشاء وقت العصر افسا لا يرجح قول جبار او اخلا على قوله لا بموجب اما ضعف دليل الامام واما
 للصنوية والبقا من كل وجه قوله المزارعة والعاملة واما لان خلافا لما في الخلاف في العصر والزمان بوجه
 لو شاهدنا وقع عصرهما والوقت كما كعدم القضا بل ادم العدالة ولو اتفق ذلك ما قال العلامة المحقق الشيخ قاسم
 في تصحيحه فذكر ما قد ساء من كلامه في توضيح مراده في ان الاجماع يقولون لا يستل بسيرة اخلا والفتنة فيها
 على قولها ان قول احدما وان كان الاخر مع الامام فهو محل استشهاده اقوال قد علمت ان كلام العلامة
 قاسم فيما يخالف فيه قولهم الصور جميعا فضلا عما اذا خالف الحكم وكذا كلامه انما ارجح انما في بعض
 اجمع فيه يرجح على خذ الامام من مع من صلح به لا يوجد قط الا في احد الوجوه الستة وحي لا يتقيد بوافق
 لحد من الائمة انما في الله تعالى عنهم الا ترى في ذكر اختيار قول زفر ما حديثنا في الصحيح الحديث
 وضعف دليل انما لان ما يخالف ثلثة من الله تعالى عنهم لا ترى في الامام الطحا وخالفهم جميعا في
 عدة مسائل منها تحريم الضرب المحقق حديث اطلاق تحريم حليله في كتاب لابن ضا عا فكيف يخص الكلام بما
 اذا واقع احدا دون الاخر فان قلت اذا واقعا فلا خلاف عندنا ان للجمعة عندنا ان للجمعة عندنا ان للجمعة
 مخالفة ثم فلاجل هذا الاجماع بخلاف الحديثان بما اذا خالف احدهما قلت كذا لا خلاف في عندنا اذا
 كان صاحبية في الله تعالى عنهم كما اعترفتم به تصر جافي لا وجه له عندنا ان للجمعة عندنا ان للجمعة
 القلدان يتبعه في ضيا وافتيا بجلال في ما اذا خالف فان قيل ان التغيير ام كما سبق فلان يتبع
 مرجح ارجح قولها او ورجح ايلح القول المحقق حيث اطلق مسألة الجمهور التامين لو كان في هذا شي لو وقت
 بان رواية الخلفين ياربها عدم القرع العيف رواية الجمهور بمعية قولها في زير العيص وذيله لم يمتدح
 ابداء ما من له وعلم انه لا يتبع عليه فقال لو كان اشروا الله تعالى اعلم وجوب التمسك بهذا لا سيجو غيرا
 مستكرن يتوجه بعد المقصود غير ان قال الله تعالى فلا يصدنك عنها من لا يؤمن بها وقال عز و
 جل ولا ياتنفلت الذين لا يوقنون لا تقبل صدق ولا تمل عن استخفافهم الله تعالى اعلم مذوق
 كتاب التجنيس والمزيد للامام لاجل صبا العداية ثمة من اوقات الصلاة الواجب عندنا ان يفتي بقول
 في حفيظة على كل حال وفي طمسنا قد تقبض روح اقتد سا ذكر في الدرر من ان الفتوى على قولها
 (في الشفق) بانه لا يجوز الاعتماد عليه لانه لا يرجح قولها قوله لا بموجب ضعف دليل الضرورة
 او تعامل او اختلاف زمان ام و مرد المحقق حيث اطلق على المشايخ فتولم بقولها موضع
 من كلبية انه قال لا يعدل عز قول لا اضعه من جليله و قد نقله ش واقف على كماله القول
 ولم يستثن ما سواه لما علمت ان ذلك بغير العمل بقول الامام لا عدل عن استشهاده فانما في حفيظة

وربما في وقت
 محض افسا لا يرجح
 على قول جبار
 واما لان خلافا
 لما في الخلاف في
 العصر والزمان
 بوجه لو شاهدنا
 وقع عصرهما والوقت
 كما كعدم القضا بل
 ادم العدالة ولو اتفق
 ذلك ما قال العلامة
 المحقق الشيخ قاسم
 في تصحيحه فذكر ما
 قد ساء من كلامه في
 توضيح مراده في ان
 الاجماع يقولون لا
 يستل بسيرة اخلا
 والفتنة فيها على
 قولها ان قول احدما
 وان كان الاخر مع
 الامام فهو محل
 استشهاده اقوال قد
 علمت ان كلام
 العلامة قاسم فيما
 يخالف فيه قولهم
 الصور جميعا فضلا
 عما اذا خالف الحكم
 وكذا كلامه انما
 ارجح انما في بعض
 اجمع فيه يرجح على
 خذ الامام من مع من
 صلح به لا يوجد قط
 الا في احد الوجوه
 الستة وحي لا يتقيد
 بوافق لحد من
 الائمة انما في الله
 تعالى عنهم الا ترى
 في ذكر اختيار قول
 زفر ما حديثنا في
 الصحيح الحديث وضعف
 دليل انما لان ما
 يخالف ثلثة من الله
 تعالى عنهم لا ترى
 في الامام الطحا
 وخالفهم جميعا في
 عدة مسائل منها
 تحريم الضرب المحقق
 حديث اطلاق تحريم
 حليله في كتاب لابن
 ضا عا فكيف يخص
 الكلام بما اذا واقع
 احدا دون الاخر فان
 قلت اذا واقعا فلا
 خلاف عندنا ان للجمعة
 عندنا ان للجمعة
 عندنا ان للجمعة
 مخالفة ثم فلاجل
 هذا الاجماع بخلاف
 الحديثان بما اذا
 خالف احدهما قلت
 كذا لا خلاف في عندنا
 اذا كان صاحبية في
 الله تعالى عنهم كما
 اعترفتم به تصر
 جافي لا وجه له
 عندنا ان للجمعة
 عندنا ان للجمعة
 القلدان يتبعه في
 ضيا وافتيا بجلال
 في ما اذا خالف فان
 قيل ان التغيير ام
 كما سبق فلان يتبع
 مرجح ارجح قولها
 او ورجح ايلح القول
 المحقق حيث اطلق
 مسألة الجمهور
 التامين لو كان في
 هذا شي لو وقت
 بان رواية الخلفين
 ياربها عدم القرع
 العيف رواية الجمهور
 بمعية قولها في زير
 العيص وذيله لم يمتدح
 ابداء ما من له
 وعلم انه لا يتبع
 عليه فقال لو كان
 اشروا الله تعالى
 اعلم وجوب التمسك
 بهذا لا سيجو غيرا
 مستكرن يتوجه
 بعد المقصود غير ان
 قال الله تعالى
 فلا يصدنك عنها من
 لا يؤمن بها وقال
 عز و جل ولا ياتنفلت
 الذين لا يوقنون لا
 تقبل صدق ولا تمل
 عن استخفافهم الله
 تعالى اعلم مذوق
 كتاب التجنيس
 والمزيد للامام
 لاجل صبا العداية
 ثمة من اوقات
 الصلاة الواجب
 عندنا ان يفتي
 بقول في حفيظة
 على كل حال وفي
 طمسنا قد تقبض
 روح اقتد سا ذكر
 في الدرر من ان
 الفتوى على قولها
 (في الشفق) بانه
 لا يجوز الاعتماد
 عليه لانه لا يرجح
 قولها قوله لا بموجب
 ضعف دليل الضرورة
 او تعامل او اختلاف
 زمان ام و مرد
 المحقق حيث اطلق
 على المشايخ فتولم
 بقولها موضع من
 كلبية انه قال لا
 يعدل عز قول لا
 اضعه من جليله و
 قد نقله ش واقف
 على كماله القول
 ولم يستثن ما سواه
 لما علمت ان ذلك
 بغير العمل بقول
 الامام لا عدل عن
 استشهاده فانما
 في حفيظة

هذا هو الحق لا ريب فيه ولا شبهة

والتعويض جامع الفصولين والبحر والخير ورفع الغشاوة ونوع وغيرهم نظر الى الصورة ومن ترك نظر التعويض
 فلا استلزام ضعف الدلائل كالحقوق فتظهر ان المجتهدين وان لم يستثن شيئا كالامام صاحب الهدى ولا
 الاقدم عبد الله بن ابي طالب نقول ما شئنا من طوارق الحق المقلد فظهر والله الحمد ان كل انما يرون من
 قوس واحدة ويرون جميعا ان المقلد ليس الا اتباع الامام في قول القصور ان لم يوافقوا قول القصور
 والافق الصوري وفي شرح العقود رايت بعض كتب المتأخرين نقلا عن الضمير الاستدلال
 على البطالة الاستدلال لقاض القضاة شمس الدين الحريزى احد شراح الهداية ان صد الدين
 قال ان هذه الفتاوى واختيارات المشايخ فلا تعارض كتب المذهب قلنا كذا كان يقول غيره
 من مشايخنا وبه قول هو قائل في الخيرية ثم في المقرر عندنا انه لا يفتى ولا يعمل الا بقول الامام
 الاعظم الاضروقه وان صرح المشايخ ان الفتوى على قولها **واليضاً قول الجوزية** شريفاً لا يفتى
 الامام وان لم يعلم من اين قاله وفي رد المحتار قد قال الجوزي لا يعدل عن قول الامام **عليها**
 او قول احدهما الاضروقه من ضعف دليل التعادل بخلاف المزاينة وان صرح الشيخ بان الفتوى
 على قولها **اهـ** وهكذا اقره في منتهى المناق وفي منتهى تنقيح قبيل الكوفي مسائل دعوى المتأخرين من
 منها بيينة الزور وفضل القاضية بها عند قرك لا تدخل في خلافها في الشريعة لانية عن الواجب
 ولقولها يفتى ما انفسا لكما قول الامام او جعلت حيث كان لا وجه فلا يعدل عنه لما تقرر
 انه لا يعدل عن قول الامام الاضروقه وضعفت ليدل كما او ضحنا في رسم الفتوى وشرحها في
 من حجة الشاي حيث علمت ان طاع الرواية ونص عليه محمد وروى عن الحنفية ظهور ان لا العمل
 وان صرح بان المفتي خلا اهـ هذه نصوص العلماء رحمهم الله تعالى ورحمنا بهم وكما ترى كلاماً فقهياً
 لما لا يجوز ولم تعقب فيما علمت الا عالمان شاذان كل منهما عاب ابى انكر واقروا فارق ووافق خلف
 ووافق هما العلامة خير الرملى السيد الشارحهما الله تعالى ولا عبرة بقول مضطرب قد علمت
 ان لا نزاع في سبغ صواننا وورود خلاف ضعيف في التام في ما لا خلاف في صاحبنا متوافقين **عليه قول الجوزي**
 ولم يفتى المرجحون على ترجيح شيء منهما فخذ الكما قيل ضعيف مجبول لقائل بل شكوك بالمقبول
 ان المقلد يضيع ما شاء منهما والعصم المشهور للعتد المنصور انه لا يفتى الا قول الامام القوي كما
 ترى سلطان مرسلان لا نظري في شيء منهما الترجيح وعدمه لكن الحق في كل شيء لا يفتى
 سلكا بعد لا اعلم له فيه سندا سديدا وهو ان المقلد لا له الخيار ولا عليه التعيين بقليد
 الامام بل عليه ان يفتى للمرجحين قال في صد رد المحتار قول المسراجية الاول اصح اذ لم يكن

في رسم لانتاء الثالث هو ان توارد عليه التصحيحات وافلقت عليه الترجيح انان جبايتها
وجبا القول لجو تقليد الامام ان خالفنا مطلقا ولا لم يجب سقط البحث اسافا فاما كان
النزاع في وجوب اتباع الترجيح فظهر ان نفس النزاع عليه النزاع واشتد العجب وخامسا
السيد المحقق من الذين زعموا ان العالم امد هبل ان لا يلقا من شاء فيما شاء فقال
قضاء الحق في هذا البحث نعم ما ذكره المؤلف يظهر بناء القول بان من التزم بهذا الامام
لا يحل التقليد غير في غير ما علم وقد علمت قد ساء عن التخييل في خلا المختار اقول
وهذا المكان قبلا باطلا مغسوقا صرح بطلانه كبار الائمة الناصحين في وصف الباطل
ربما لا ولي الاخرين وقد حدثت فتنة عظيمة في الدين من جهة الرومانية الغير
للقولين والله لا يصح عمل المفسدين في كفر هؤلاء المبيحون من العلماء غفر الله تعالى لنا
بهم ان سبهم واختارهم لوجه قلوبهم اية عما يقولون وصنيعهم شاهد انهم لا يجوز
ولا يريدون ولا يحتسبون بل يجتنبون ولا يقولون في مسائل هذا تعلم وتكتم كيد فيجاسروا
للهمال هدم المذهب طول عمارهم يتخذ هبون لاهامهم لا يخرجون عن المذهب في افعالهم
اقولهم يصرفون العزم لا تنصبا له اذنب وهذا فتح لتدبير صاحب التحرير ما منصف الايد
وكذلك مذهبنا والمذاهب الثمانية الباقية دفاتر ضخام في هذا الملم فالا التماذهب لاهام
بعينه لازما وكان يسوغ ان يتبع من شاء ما شاء كان هذا كذا ضاع عمر في فضول
اشتغالا بما لا يعنى وقا اجمع عليه علماء المذاهب الاربعة فاهلها هم الائمة بل المناظرة في
الفروع جذب كل فاهب ذهابية من لدن الصحابة رضي الله تعالى عنهم بذكر نكبات فان
يكون الاجماع العمل الاهتمام بما لا يعنى استحسان الاشتغال بالفضول اي شانه اشنع
منه لكن سئل السيد اذ المي يجب لتقيد بالمذهب جواز الخروج منه بالنسبة فمن قال لا
اوجب اتباع مرجحين مذ معين في نحو احد قولين فيه هذا اذا الفقوا فكيف قد اختلفوا
وفلحد المجانين لاهام لاهظم المي هذا المطلق الذي له يلحقوا غلبك ولم يبلغ مجموعهم من فضله
ولا معشلة هل هذا اجمعا بين النسب والنون اذ حاصدا ان الامام اصحابه اصحاب الترجيح
مذهب اجمعا كلهم مجموع على قول المي يجب المقلدين لاخذ بسبل اخذهم وبما هو انفسهم
من قولت خارجة عن المذهب لكن اذا قال الامام قولا وخالفه صاحب ارجح مرجح كلا من
القولين كان الترجيح جانب صاحبين اكثر اصبوا واكد لفظا في تقليد هؤلاء

في رسم لانتاء الثالث هو ان توارد عليه التصحيحات وافلقت عليه الترجيح انان جبايتها
وجبا القول لجو تقليد الامام ان خالفنا مطلقا ولا لم يجب سقط البحث اسافا فاما كان
النزاع في وجوب اتباع الترجيح فظهر ان نفس النزاع عليه النزاع واشتد العجب وخامسا
السيد المحقق من الذين زعموا ان العالم امد هبل ان لا يلقا من شاء فيما شاء فقال
قضاء الحق في هذا البحث نعم ما ذكره المؤلف يظهر بناء القول بان من التزم بهذا الامام
لا يحل التقليد غير في غير ما علم وقد علمت قد ساء عن التخييل في خلا المختار اقول
وهذا المكان قبلا باطلا مغسوقا صرح بطلانه كبار الائمة الناصحين في وصف الباطل
ربما لا ولي الاخرين وقد حدثت فتنة عظيمة في الدين من جهة الرومانية الغير
للقولين والله لا يصح عمل المفسدين في كفر هؤلاء المبيحون من العلماء غفر الله تعالى لنا
بهم ان سبهم واختارهم لوجه قلوبهم اية عما يقولون وصنيعهم شاهد انهم لا يجوز
ولا يريدون ولا يحتسبون بل يجتنبون ولا يقولون في مسائل هذا تعلم وتكتم كيد فيجاسروا
للهمال هدم المذهب طول عمارهم يتخذ هبون لاهامهم لا يخرجون عن المذهب في افعالهم
اقولهم يصرفون العزم لا تنصبا له اذنب وهذا فتح لتدبير صاحب التحرير ما منصف الايد
وكذلك مذهبنا والمذاهب الثمانية الباقية دفاتر ضخام في هذا الملم فالا التماذهب لاهام
بعينه لازما وكان يسوغ ان يتبع من شاء ما شاء كان هذا كذا ضاع عمر في فضول
اشتغالا بما لا يعنى وقا اجمع عليه علماء المذاهب الاربعة فاهلها هم الائمة بل المناظرة في
الفروع جذب كل فاهب ذهابية من لدن الصحابة رضي الله تعالى عنهم بذكر نكبات فان
يكون الاجماع العمل الاهتمام بما لا يعنى استحسان الاشتغال بالفضول اي شانه اشنع
منه لكن سئل السيد اذ المي يجب لتقيد بالمذهب جواز الخروج منه بالنسبة فمن قال لا
اوجب اتباع مرجحين مذ معين في نحو احد قولين فيه هذا اذا الفقوا فكيف قد اختلفوا
وفلحد المجانين لاهام لاهظم المي هذا المطلق الذي له يلحقوا غلبك ولم يبلغ مجموعهم من فضله
ولا معشلة هل هذا اجمعا بين النسب والنون اذ حاصدا ان الامام اصحابه اصحاب الترجيح
مذهب اجمعا كلهم مجموع على قول المي يجب المقلدين لاخذ بسبل اخذهم وبما هو انفسهم
من قولت خارجة عن المذهب لكن اذا قال الامام قولا وخالفه صاحب ارجح مرجح كلا من
القولين كان الترجيح جانب صاحبين اكثر اصبوا واكد لفظا في تقليد هؤلاء

الاجتهاد بل فضل عليهم كفضلهم علينا وهو اعظم الاول بالجواز واجد قوله سقط ما بحثه في البحر
 اقول بحر الله هو الحكم المأثور ومقتضى الجموع والمصير المنصور فكيف يصح تسميته بحر البحر
 هذا اقول بظهره في توجيه كلامه حمد الله تعالى ان من اذ القوا المرجحون على ترجيح قول غير
 رضي الله تعالى عنه ذكره دلائلهم من اطلاق قول البحر ان افتر الشيخ بخلافه فانه بظاهره يشمل ما اذا
 اجمع الشيخ على ترجيح قول غير والدليل على هذه العناية في كلامه شرارة انما تمسك باتباع المرجحين منهم
 اعلم انهم سبوا الدلائل على حكمه بترجيحهم في كلامهم أصوة لفتلا البرج فاضلا عن ارجح لعد
 الترجحين لو كان ذلك لم يقتصر اتباع المرجحين فانه حاصل في كلا الجانبين بل ذكر اتباع المرجحين
 ويؤيد ايضا ما قدمنا السببا من قوله حمد الله تعالى لما تعاض التصحيح ان يسقطا فرجعتا الى اصل
 وهو تقديم قول الامام وهذا وكان ظاهرا فيما استؤثر به جميعا لكن ما ذكره متروفا عليه عن الخيرية
 البحرعيين ان الحكم لم يؤيد ايضا ما جعل اخر الكلام محصل جميع كلام الله في المرام في قوله
 فليحفظ اي جميع ما ذكرناه حاصل من الحكم ان اتفقوا على اصحابنا بغيره قطعا ولا فاما ان يصح
 احد القولين فيهما وكلاهما اول والثالث يعتبر الترتيبان فيقول احقية ثم لو لم يوافق وقوة
 الدليل من التوفيق في الاول كما التصحيح بافعال التفضيل خير المقتضى فلا بل بالمصير فقط وهذا ما
 نقله عن الرسالة فانه انما يكون احدهما بافعال التفضيل والاول قيل بغيره بالاصح هو المنقول
 عن الخيرية وقيل بالصحيح هو المنقول عن شرح المنية والثاني بخير المقتضى هو المنقول عن قول البحر الرسالة
 افادح اه فمما ذكره الثالث عين مودنا وكذا ما ذكره الاول ما استثنى ما اذا كان التصحيح بافعال -
 فاقول بخلافه في نفسه بخلافه فان الترجيح الذي لو وجد لا جانب احد كما جعله حمل الرسالة ومع
 ذلك خير المقتضى بل على اتباع ما رجوه والتاويل بان افعل فان الرواية المخالفة صحيحة ايضا
 كما قاله ما طافا قول الاول هذا مسلم اذ قول الاصح بالصحيح ما اذ ذكره قولين قالوا احد
 انه الاصح لم يولد بقوة ما في اخر اصلا فلا يفهم منه الا ان الاول هو الرجح المنصور ولا ينقدح
 ذهن احد المميزين به تصحيح كلا القولين وان الاول مزينة ما في اخر فافعل ههنا من باب اهل
 الجسته خير مستقر او حسن مقبلا ولو سبر كما فهم لو وجدتم يقولون هذا هو هذا ارفع مع
 ان الاخر لا يوفيه لا احتيا وهذا بل عند ختم كلامهم ما اذ قال الخيرية من اطلاق
 علم بانه بعد التخصيص اصح لا يعد عنه غير اهل قال في صلحا مسالة فالوفيه لا ابر
 ان يقول تجوز وهو الاصح ولما نال ان يقول لا ما نصيب ثبت الاصح لا يعد عنه ههنا مفاد

بحر الله هو الحكم
 مقتضى الجموع
 والمصير المنصور
 فكيف يصح تسميته
 بحر البحر
 هذا اقول بظهره
 في توجيه كلامه
 حمد الله تعالى
 ان من اذ القوا
 المرجحون على
 ترجيح قول غير
 رضي الله تعالى
 عنه ذكره دلائلهم
 من اطلاق قول
 البحر ان افتر
 الشيخ بخلافه
 فانه بظاهره
 يشمل ما اذا
 اجمع الشيخ على
 ترجيح قول غير
 والدليل على هذه
 العناية في كلامه
 شرارة انما تمسك
 باتباع المرجحين
 منهم
 اعلم انهم سبوا
 الدلائل على حكمه
 بترجيحهم في كلامهم
 أصوة لفتلا البرج
 فاضلا عن ارجح لعد
 الترجحين لو كان
 ذلك لم يقتصر
 اتباع المرجحين
 فانه حاصل في
 كلا الجانبين
 بل ذكر اتباع
 المرجحين
 ويؤيد ايضا ما
 قدمنا السببا من
 قوله حمد الله
 تعالى لما تعاض
 التصحيح ان
 يسقطا فرجعتا
 الى اصل
 وهو تقديم قول
 الامام وهذا
 وكان ظاهرا
 فيما استؤثر به
 جميعا لكن ما
 ذكره متروفا
 عليه عن الخيرية
 البحرعيين ان
 الحكم لم يؤيد
 ايضا ما جعل
 اخر الكلام
 محصل جميع
 كلام الله في
 المرام في قوله
 فليحفظ اي
 جميع ما ذكرناه
 حاصل من الحكم
 ان اتفقوا على
 اصحابنا بغيره
 قطعا ولا فاما
 ان يصح
 احد القولين
 فيهما وكلاهما
 اول والثالث
 يعتبر الترتيبان
 فيقول احقية
 ثم لو لم يوافق
 وقوة
 الدليل من
 التوفيق في
 الاول كما
 التصحيح
 بافعال
 التفضيل
 خير المقتضى
 فلا بل
 بالمصير فقط
 وهذا ما
 نقله عن
 الرسالة
 فانه انما
 يكون احدهما
 بافعال
 التفضيل
 والاول قيل
 بغيره
 بالاصح
 هو المنقول
 عن الخيرية
 وقيل
 بالصحيح
 هو المنقول
 عن شرح
 المنية
 والثاني
 بخير
 المقتضى
 هو المنقول
 عن قول
 البحر
 الرسالة
 افادح
 اه فمما
 ذكره الثالث
 عين
 مودنا
 وكذا ما
 ذكره الاول
 ما استثنى
 ما اذا كان
 التصحيح
 بافعال
 فاقول
 بخلافه
 في نفسه
 بخلافه
 فان الترجيح
 الذي لو
 وجد لا
 جانب
 احد كما
 جعله
 حمل
 الرسالة
 ومع
 ذلك
 خير
 المقتضى
 بل على
 اتباع ما
 رجوه
 والتاويل
 بان افعل
 فان الرواية
 المخالفة
 صحيحة
 ايضا
 كما قاله
 ما طافا
 قول الاول
 هذا مسلم
 اذ قول
 الاصح
 بالصحيح
 ما اذ
 ذكره
 قولين
 قالوا
 احد
 انه الاصح
 لم يولد
 بقوة
 ما في
 اخر
 اصلا
 فلا يفهم
 منه الا ان
 الاول هو
 الرجح
 المنصور
 ولا ينقدح
 ذهن احد
 المميزين
 به تصحيح
 كلا القولين
 وان الاول
 مزينة
 ما في
 اخر فافعل
 ههنا من
 باب اهل
 الجسته
 خير
 مستقر
 او حسن
 مقبلا
 ولو سبر
 كما فهم
 لو وجدتم
 يقولون
 هذا هو
 هذا ارفع
 مع
 ان الاخر
 لا يوفيه
 لا احتيا
 وهذا بل
 عند ختم
 كلامهم
 ما اذ قال
 الخيرية
 من اطلاق
 علم بانه
 بعد
 التخصيص
 اصح لا
 يعد عنه
 غير اهل
 قال في
 صلحا
 مسالة
 فالوفيه
 لا ابر
 ان يقول
 تجوز
 وهو
 الاصح
 ولما نال
 ان يقول
 لا ما
 نصيب
 ثبت
 الاصح
 لا يعد
 عنه ههنا
 مفاد

منه العقود انما في شرحه ما هنا قال **ح** وحيتما وجد قولين قلنا صح واحد من المعتمد
بمحو الفتوى لا يشهد الاظهر المحذور الاول وجه فقد حكم بقصر الاحتياط على ما قبل فلم يصح خلا
ولما قال لا يغير من تسليم من له سلطة التوبة لم يستد بالقبلة الاصح كان القينة انه الصحيح
من غير التسلح بالاصح بل الصحيح والخطيب سهل فكيف يكون سهلا وهما عندكم على طرفي
نقيض فان الصحيح كان يبيد بخلافه فاسدا فالاصح عندكم كلمة صحيح فتد جعل لقا صحيحا
وثانية اقد قاتم يلينا انتاع ما يجوز وليس قوة للشيء في نفسه جبا لا بد للترجيح من ترج
عليه المعنى قطعا ما فضله غيره فلا شك الفهم اذا قالوا الاحد قولين انما الاصح وسكتوا عن
الاخر فقد فضله وجوزوا على الاخر فوجب اتباعه كما سقط التحجير لوجه عندكم كلام الرسالة
ما اذا قيلت جدهم ابا جعل الاخر بغيره فيكون ثالث ما في المستأمن الحائز والغنية من نصيب الاصح
او الصحيح هو التحجير عند ابي من جعل ما لا يقبل كسما الرسالة المحمولة لا تدفع كما لو فيها والنقل
عن المحمولى لا يعتد انك اذا قل من المعتقدين كما افصح به في موضع من كتب في بينهما في
فصل النص وأما الجملة فالنسيان كما اقرر اما انها لا تخالفنا فلا منافاة اذ ذاك والتحجير هو
حاصل ما شق لنا لانها وقع شقا الاول اختلفا من دون جميع الال التحجير التحجير بمقد البقود
قد ذكرنا قبل ذلك ما في البقرة لا تتناقض ما من نبي التحجير من اعطاه ان لا يكون اخذ
قولا لا ما اذا كانا في خير كما استفتنا انما نقول وقد قال في شرح عقود اذا كانا احدا نقول
الا ما لا يشك في ذلك قول بعض اصحابنا عند التراجع هذا لا يد قول لا ما فكذا بعد ما هي
بعد ترجيح القويين جميعا فارجع صل القول ان قول لا ما هو المتبع لان يتفق المرجحون على تصحيح
خلافا **واقلت** اليس قد ذكر عشر مرجحات اخرون في التحجير مع كل منها اكرية النصيح
كونه في المتوخر الاخر في الشرح الاخر في الفتاوى وعلى كونه والاخر اكونه استحيانا او ظاهر الروية
او النفع للوقف او قول اكثر او قول باهل الزنا او زاد هذين فشرح عقود قلت ولا
نكرها اذ قلنا ان التراجع بها اكد من التراجع بانه قول الاما انما ذكره الله تعالى ان النصيح اذا اختلف
فلا احد مما رجح من هذه ترجح ولا خبير في ذلك كما اذا اختلف منهم ارجح منها اقوال فليكن من
المرجحات كونه احو او ارفق او عليه العمل هذا يقتضيه الكلام فاضل هذا المرجح انما يبينها وكانه
ليزيد لصعوبة استقصا فليس كلامه مضاه لما ذكرنا وانا اقول ان ترجيح كونه من ذلك ما
ارجح من الكل لتصيرت لظاهر الظاهر الباهر المتواتر ان الفتوى بقول الامام مطلقا قد صرح

والا فليكن من ذلك ما
مما ذكره الله تعالى
ان النصيح اذا اختلف
فلا احد مما رجح من هذه
ترجح ولا خبير في ذلك
كما اذا اختلف منهم ارجح
منها اقوال فليكن من
المرجحات كونه احو او
ارفق او عليه العمل
هذا يقتضيه الكلام
فاضل هذا المرجح انما
يبينها وكانه ليزيد
لصعوبة استقصا فليس
كلامه مضاه لما ذكرنا
وانا اقول ان ترجيح
كونه من ذلك ما ارجح
من الكل لتصيرت لظاهر
الظاهر الباهر المتواتر
ان الفتوى بقول الامام
مطلقا قد صرح

ف وكثر ثلث مرجحات اخر **ف** الترجيح بكونه قول الامام ارجح من كل ما يوجد معارضه له

في البحر المنع ومنها وفصلت على رجل عينية فاد بعد مائة لورثة الواقف قال لا جناس
 ثم دفع القدير بيضته فقلتم انه خالدا المعتمد لما افتت ما نص عليه محققو المشايخ فيما المتون
 من انه بعد موته فوقع عليه ليعود للفقراء ومنها ما اختار الامامنا الجليل الطحاوي والكوفي
 من الغاء طلاق المسكون في التفريد ثم التاكت الحانية ثم الد الفتوى فقلتم مثل ح قد علمت
 مخالفة لسائر المتون ومنها قال محمد بن المكي عصابة فولاية السلام للملك وذا الام
 قال في المضمرة على الفتوى فقلتم كالبحر النهر غير مخالفة للمتون الموضوعة لبيان الفتوى ومنها قال
 محمد لا تعتبر الكفاءة ديانا في القوم عن المحيط عليه الفتوى صح في المبسو فقلتم كالبحر تعميم الهدى
 معارضه فالافتاء بما المتون اولى ومنها قال لها اختار اختار اختار فقلت اختارت
 الاول والوسطى والاخير لا طلقت ثلثا عندك وواحدة باثنته عندهما واختار الطحاوي قال الد
 واقوه الشيخ على المقدس في الحاشية القدسي به نأخذ فقد اذ اقوله هو المفتي به كذا انخط
 الشرف لغز في فقلتم قول الامام عليه المتون اخذ دليله اهداية فكان هو المعتمد
 ومنها طلب القسمة من لا يتنفع بها الفتنة حصته قال شيخ الاسلام فواهر زادي جبال
 في الحاشية وعلى الفتوى فقال الد لكن المتون الاول فعليه المعول في اقرتموه انتم طمع
 قولكم مرار اسما في هبة رد المختار كن على ذلك مما قالوا لا يعدل من تصحيح فاضى خان فانه فقيه
 النفس فقد ظهر لله الحمد ان الترجيح يكون القول قول الامام لا يوازيه شيء واذا اختلف
 الترجيح كان احدهما قول الامام فعليه التعويل كذا اذا المكيين ترجيح فكيف اذا الفقهاء على
 ترجيح فلم يبق الا ما اتفقوا فيه على ترجيح غير فاذا حمل كلامه على ما وصفنا فلا شك في صحته
 اذن بالنظر احاصل الحكم فاننا نوافق على اننا اخذنا بما اتفقوا عليه في ترجيحنا فالحلا بيننا في
 الطريق فهو لختان بناء على اتباع المرجحين نحن نقول لا يكون هذا الا في محل احد الحامل
 فيكون هذا هو قول الامام الصوري وان خالف قوله الصوري بل عندنا ايضا ما ع هذا التقليد
 المشايخ في بعض الصور على يأتي بياها ثم لا شك انه لا يتقيد بكونه قول احد اصحابنا
 بل ندر مع الحامل دارت الكان قول فرسلا على خلا الائمة الثلاثة كما ذكر وما ذكر من غيرهم
 الليل سائر كلامنا من الطريق الذي سلكه مع يبقى الخلا بين بين البحر لفظيا فان البحر ايضا
 لا يأتي عندك العدل عن قول الامام الصوري الى قوله الصوري وكيف قد فعل مثله نفسه و
 الوثاق او من الشقاق ولعل مراد ابن الشلب ان يصرح احد من المشايخ بالفتوى على

بما في المتن
 وبيان قول
 وبيان قول
 قول الامام
 المذكور في
 المتن
 على ما صححه
 في المتن
 بما في المتن
 الفتوى
 من المتن
 في المتن
 فتحة فقهية
 النفس

قول غير الامام مع عدم مخالفة الباقيين لصرحة دلالة كآقتسامهم على قول الامام وتقيده
 او تقيده ليدلوا على ان لا يكون غير المخرج لك ما يعلم الله من تحجور قول الامام انما انما
 الشبهة في التصحيح لانه لا بد ان يظهر منهم محامل فاقسم لذلك المفتي فيدخل محمل
 التناهي في جانب الشامي اما جاب البحر فاني كتبت فيما علفت رد المحتار في كتاب القضاء
اقول محمل كلام البحر حيث وجد الترجيح من ائمة في جانب الامام ايضا كما مسألتني العذر
 العشا وان وجد كذا الفاظه هو القوي المشايخ في جانب الصالحين ليس من المشايخ
 وان اجمعوا على ترجيح قولها لا يعبر به في محملنا الافتاء بقول الامام فان هذا لا يقول به
 احد من مستأب الفقه فكيف هذا العلامة البحر لن ترى بدا الجماع الا ائمة على ترجيح قول غير
 الا لتبدل مصلحة باختلاف النزاع لا يجوز لنا مخالفة المشايخ (والله اعلم) الامام عينا
 كما علمت) واما اذا اختلف الترجيح في حان قول الامام لا قول الامام حج من حان قول غير لا حجة
 لفظ الافتاء به (او الترجيح المائلين الترجيح) فهذا ما يريد العلامة صاحب الجربة يسقط
 ايراد العلامةين الرمي الشامي وما كتب مع زياد امتي لان ما بين الاهلة فهذه التمس
 انكمما واثقلت لاشقات والحمد لله رب البريات ووافضل لصلواته واكل التسلية
 على الامام الاعظم لجميع الكائنات والحمد لله رب العالمين وحبوبه وولي الخير والسجود والبركات
 عند كل ما مضى ما هوأت آمين الحمد لله رب العالمين والله سبحانه تعالى اعلم رأيت النظر
 يتحجون كتبهم لملوك الدنيا انا العبد الحقير وخدمت بهذه السطوة ملكا الدين
 امام ائمة المجتهدين ورضي الله تعالى عنه وعنهم اجمعين فان وقعت موقع لغير
 وفذاك لهاية المسئول ومنته المأمول وما ذاك الله بعز ان ذلك على الله
 ليسير ان الله على شئ قدير وللحمد لله المصير ووصلى الله تعالى على المولى
 الاكرم والحمد لله بركاته وسلم آمين **قوله** كونه المحل محل الحكم
 انك انما لا يلتبس العمل عليه ما عدل لا نظر اليه هذا طريق لمي ان كان الامر مشتملا رجعنا
 الى ائمة الترجيح فان رأيناهم مجمعين على خلاف قول الامام علمنا ان المحل محله وهذا
 طريق للمي وان وجدناهم مختلفين في الترجيح لم يرجوا شيئا علمنا يقول الامام من تركنا سواء
 من قول ترجيح من اختلافهم اما لان المحل ليس محلهما فاذن لا عدل عن قول الامام او
 لانهما يختلفوا في المحلية فلا يثبت القول بالضرورة بالشك فلا يترك قوله لصورة الشك

تنبيهان
 طيلان
 تنبيهان
 في
 المثال المقام

یقیناً لا اذ انبلیت لنا الخلیفۃ بالظرف ذکرنا من الادبۃ او العبادۃ عن قول الامیر علیما وکانوا هم اکثر من فتنہم لا
 نھم اہم اذ الیوم والامریع علیہا انما کما کما فی قول الامیر علیہ السلاۃ والھدی وارجو ان یتصور بانشاء اللہ تعالیٰ
 واللہ تعالیٰ اعلم **تبیین اقوالہ** کلا اذا خالفوا الامام اذا فصلوا اجملآ او اوضحوا شکلا او قید ارفاء
 کذا الشرح مع لمقودہ وھم ذلک قولہ اشوہ فہم علم منا بمراد الامام فانفقوا ولا فالرجح بقولہ المعکو واما قیدنا فہم
 فذلک اشوہنا اشوہنا فہم منہم کما شاعرا لکما فی مسئلۃ بالاطلاق وھم بالانقیاد والشیعۃ بالخلاف واختار قولہما
 فھذا محاذ الفتنۃ الخلفاء و ذکرنا ان مراد الامام انیضا القید فھذا شرح قولہ تعالیٰ لکن منہا الاخر کلا کما وفضل
 الصلوۃ والسلام علی اکرم الکرام والہ وصحبہ انھم خیر النبیاء والصلوۃ والسلام علیہم وعلیٰ آلہم وعلیٰ اجمعین

جامع احادیث ناقل الکلمات کثیرا سیات و نیز عبرتات القاضی غلام گیلانی باشند مذکور
 پنجاب ضلع کیمپلور علاقہ چچی مقام وڈاک خانہ شمس آباد سنہ ۱۳۳۰ھ

جوان عورت سید زادی ہوا بغیر کسی قوم کی اگر سید سے مرضی پئے ولی کے ایسی قوم میں نکاح کرے جو
 اوکی قوم سے انتہی ہے تو نزدیک امام حسن کے ظاہر یعنی صوری قول میں نکاح درست ہے مگر ولی کو
 نامش کر کے توڑ دینے کا امتیاز ہے اور امام حسن کی روایت پر کہ امام صاحب سے روایت کی ہے اور
 یہ بھی قول امام صاحب ہی کا ہے اسکو ضروری قول کہا جاتا ہے وہ نکاح ابتداء ہی سے باطل ہے
 بوجہ فساد زانیے جیسا کہ اس رسالہ حق الایضاح میں بیان ہوا اور وجہ بحث اس امر کی کہ ظاہر
 روایت فقط چھ اسباب میں سے ایک سبب پائے جانے کے سبب سے ترک ہوتی ہے اور اس کے
 متعلق کل تفصیل اور دستور العمل مفتی کاغذی کے رسالہ راجل الاعلام ان العمل مطلقا علی قول الامام
 میں ایسا مفصل مذکور ہے کہ کسی دوسری کتاب میں ایسا نہ ملے گا۔

الحیث قاضی غلام گیلانی صاحب کرامت سید رسول
 بن عبد الرحمن
 فضل الرحمن
 نقل احمد ساکن دیہ

				
مولوی اکبر شاہ جلالینہ	عبد الکریم جلالیہ	غلیل الرحمن زروبی	مولوی احمد ساکن زروبی	مولوی مظہر جیل ساکن زروبی
				
اکبر شاہ	عبد الکریم	غلیل الرحمن	احمد ساکن	مظہر جیل

سوال سید زادی بالغہ بیچ نسب والی کا نکاح کسی دوسرے شخص سے ہو کر اوس کا کفو نہیں
اور حسب نسب میں اوس کے برابر نہیں بلکہ رضائے ولی کے درجہ ہے یا نہیں۔

مقدمہ اور میں تو نکاح درست ہے مگر
بینوا لوجروا الجواب

ہے اور نو اور کی روایتیں اول ہیں سے نکاح باطل ہے اور اسی پر فتویٰ ہے دولوں روایت کو
صاحب ہدایہ نے بیان کیا ہے مخالفی شرح النواذیر و درلکھی میں بابی جملہ نکاح سد ہو اور اسی عد مجہد و بیضاوی
من غیر کفوہ و علیہ فتویٰ قاضی خان قاضی فی الجلی قرائنی روایت اس میں غلطی ہے بیضاوی کہ جو نکاح
ان کا کفوہ و اول الالبجوزہ اصلاً و ہوا المختار للفتویٰ لفساد الزمان قل فی خمس اقسامہ الخسسی و دین الحسن
اقرب الی الاحتیاط اقول انس علیہ باب الزوج من غیر کفوہ الخ و فی کتابہ فی تحقیق قوی میر و اقول و مختار
للمفتویٰ بالانہ لیس کل قاضی یعمل و لاکل ولی یحسن المرافعة و الجہتین یا من الذی فی ذلک فہو الباب بالغہ و
عدم الاعتقاد اصلاً۔ بحر اور ایسا ہی شامی فتح القدر و حتمی و قیاسیات و کور و نظر و کمالیہ میں بتایا
رد اوقات المفتیین فتاویٰ برصہ فتاویٰ کالمیہ بسان المحکم فتاویٰ بطریقہ فتاویٰ خلافت۔ تو بالکام
جامع الزموز عنایہ فتاویٰ ہدیہ شرح الیاس و غیرہ میں مذکور ہے کہ مدار اطلاق قیاسی و ظاہر
روایت یہ سبب چند امور کے بہت جگہوں میں ترک ہو جاتی ہے کہ انہیں علی العام اما ہذا مشامی
نے نشر اعراف میں چالیس قدر مقام ایسے بیان کئے ہیں جن میں فقہی روایت متزکیہ ہے اور آخر
میں فرمایا فہذا کلمہ و امثالہ لائل و ضحیٰ علی ان المفتی لیس لہ الجہد علی القدر فی کتبہ بل الروایۃ
من بلیر مراعاة الزمان و احوالہ و الایضیٰ حقوق کثیرہ و یکون ضررہ من غلطہ فہذا الخ یہ جواب اگر صحیح
ہو تو مستحفظ فرمایا کیجئے اور اگر غلط ہو تو غلطی کی وجہ بیان فرمائیے الجواب سید ہ بالغہ نے
اگر غیر کفوہ میں اپنا نکاح بنا رضائے ولی کیسے تو بیشک موافق روایت مفتی جملہ کے نکاح اوس
کا بیچ نہیں ہے اور اگر برضائے ولی کیا ہے یا اوس کا ولی نہیں ہے یا کفوہ میں نکاح کیا ہے
تو صحیح ہر کمانی الشامی و اما اذ لم یکن لہ ولی فہو بیچ نافذ و مطلقاً و اتفاقاً و لای فی الخ و فی الزموز عنایہ



قاضی غلام گیلانی موضع شمس آباد

فصل کیمیل پور

مواہیر علمائی رامپور ریاست

الجواب صحیح

مولوی حبیب اللہ صاحب	مولوی حبیب اللہ صاحب	مولوی حبیب اللہ صاحب	مولوی حبیب اللہ صاحب
مولوی محمد علی صاحب	مولوی محمد علی صاحب	مولوی محمد علی صاحب	مولوی محمد علی صاحب
مولوی عبدالحق صاحب	مولوی عبدالحق صاحب	مولوی عبدالحق صاحب	مولوی عبدالحق صاحب
مولوی خلیل اللہ صاحب	مولوی خلیل اللہ صاحب	مولوی خلیل اللہ صاحب	مولوی خلیل اللہ صاحب
مولوی سید احمد صاحب	مولوی سید احمد صاحب	مولوی سید احمد صاحب	مولوی سید احمد صاحب
مولوی عبد الوہاب صاحب	مولوی عبد الوہاب صاحب	مولوی عبد الوہاب صاحب	مولوی عبد الوہاب صاحب
مولوی عبد الوہاب صاحب	مولوی عبد الوہاب صاحب	مولوی عبد الوہاب صاحب	مولوی عبد الوہاب صاحب
مولوی غلام محی الدین صاحب	مولوی غلام محی الدین صاحب	مولوی غلام محی الدین صاحب	مولوی غلام محی الدین صاحب
مولوی نور احمد صاحب	مولوی نور احمد صاحب	مولوی نور احمد صاحب	مولوی نور احمد صاحب
مولوی سقر علی صاحب	مولوی سقر علی صاحب	مولوی سقر علی صاحب	مولوی سقر علی صاحب
مولانا مولوی سلامت اللہ صاحب	مولانا مولوی سلامت اللہ صاحب	مولانا مولوی سلامت اللہ صاحب	مولانا مولوی سلامت اللہ صاحب
مولانا مولوی عبد الغفار صاحب	مولانا مولوی عبد الغفار صاحب	مولانا مولوی عبد الغفار صاحب	مولانا مولوی عبد الغفار صاحب
مولانا مولوی نور الدین صاحب	مولانا مولوی نور الدین صاحب	مولانا مولوی نور الدین صاحب	مولانا مولوی نور الدین صاحب
مولوی محمد حسین صاحب	مولوی محمد حسین صاحب	مولوی محمد حسین صاحب	مولوی محمد حسین صاحب

مولوی ابرار حسن صاحب	مولوی ساین محمد شاه حسن	مولوی ابرار حسن صاحب	مولوی ساین محمد شاه حسن
مولوی سیادت حسن صاحب	مولوی عبدالواحد صاحب	مولوی سیادت حسن صاحب	مولوی عبدالواحد صاحب
مولوی عبد العلی صاحب	مولوی عبدالقادر صاحب	مولوی عبد العلی صاحب	مولوی عبدالقادر صاحب
مولوی مفتاح الدین صاحب	مولوی امید علی صاحب	مولوی مفتاح الدین صاحب	مولوی امید علی صاحب
مولوی ناصر الدین صاحب	قاری حسام الدین عالیہ	مولوی ناصر الدین صاحب	قاری حسام الدین عالیہ
مولوی فضل الدین صاحب	مولوی نیما الدین صاحب	مولوی فضل الدین صاحب	مولوی نیما الدین صاحب
مولوی نظام الدین صاحب	مولوی غلام صاحب	مولوی نظام الدین صاحب	مولوی غلام صاحب
مولوی قمر الدین صاحب	مولوی عبدالواحد صاحب	مولوی قمر الدین صاحب	مولوی عبدالواحد صاحب
مولوی معین الدین صاحب	مولوی واحد نور صاحب	مولوی معین الدین صاحب	مولوی واحد نور صاحب
مولوی محمد طیب صاحب	مولوی محمد نبی صاحب	مولوی محمد طیب صاحب	مولوی محمد نبی صاحب
مولوی عبدالعزیز صاحب	مولوی عبدالرشید خان صاحب	مولوی عبدالعزیز صاحب	مولوی عبدالرشید خان صاحب
مولوی شاہزاد صاحب	مولوی محمد عجاز حسین صاحب	مولوی شاہزاد صاحب	مولوی محمد عجاز حسین صاحب
مولوی حامد شاہ صاحب	مولوی شریف احمد صاحب	مولوی حامد شاہ صاحب	مولوی شریف احمد صاحب

احمد المكي الحنفى البشتى
الصابرين الامدادى

محمد يوسف المدنى

محمد سعيد الاديبي المدنى

حضرت مولانا عمر بن ابى بكر
باجينده كى

مولانا شاذى حسين بنشى كى

مولانا جمال بن محمد حسين

مولانا شاذى بن عبد الرحمن الدوطى

مولانا شاذى بن عبد الكريم

مولانا شاذى بن احمد

مولانا جمال بن محمد حسين

مواهب علمائى مدرسيه منوره

مولانا المفتى تاج الدين
مفتى اعلى

مولانا السيد احمد لاجورى

مولانا شيخ خليل بن
ابراهيم الحنبرى

مولانا شيخ بن محمد بن محمد

مولانا شيخ بن محمد بن محمد

مولانا شيخ محمد المدرس
بالبحر المختار

مولانا السيد عبد الله بن
سيد فاضل بن عبد الله بن

مولانا السيد محمد بن محمد
المدنى الامدادى

مولانا شيخ النصارى
عبد القادر

مولانا السيد بن محمد بن محمد
بن شاذى بن محمد بن محمد

ديوانى

سيد محمد بن محمد بن محمد

مولانا شيخ بن محمد بن محمد

مولانا شيخ بن محمد بن محمد

علمائى بداليون كساع ايضا

مولانا شيخ بن محمد بن محمد

مولانا شيخ بن محمد بن محمد

مولانا شيخ بن محمد بن محمد

مولوی محمد حافظ بخش مدد	مولوی سید جلال صاحب مجمع مله
مولوی فضل المجید صاحب	مولوی سید زیور علی صاحب ابابکر
مولوی فضل احمد صاحب	مولوی محمود شاہ صاحب یسین کڈال
مولوی نور الدین صاحب احمد عباسی	مولوی عبدالماک صاحب یسین کڈال
مولوی سید علما می علاقہ پورہ غیرہ ضلع کیمبل پورہ	
اتاک	
مولوی غلام ربانی صاحب شمس آبادی	مولوی عبداللہ صاحب جلالیہ
مولوی حافظ غلام سبجانی صاحب شمس آبادی	مولوی عبداللہ صاحب جلالیہ
مولوی سید تقی حسین صاحب معروف نعل شاہ مولوی شمس آبادی	مولوی محمد یوسف صاحب جلالیہ
مولوی سید شاہ ولایت صاحب شمس آبادی	مولوی عبدالحی صاحب جلالیہ
مولوی فضل الرحیم صاحب شمس آبادی	مولوی سعد الدین صاحب جلالیہ
مولوی برهان الدین صاحب	مولوی شہاب الدین صاحب اخوندزادہ غور ششتی
مولوی سید رسول صاحب کامبل پوری	مولوی سید حبیب صاحب قاضی پوری
مولوی نور و ملان صاحب	مولانا سید جناب میر علی شاہ صاحب کڈال ضلع راولپنڈی
مولوی غلام اختر ندوچہ	مولوی حبیب فتح بگی
مولوی عبدالشعبی صاحب	مولوی غلام فرید صاحب میکی ڈھوک

مولوی

مولوی سید پر عباس صاحب مکہ

مولوی احمد الدین صاحب
برصان

مولوی محمد یوسف صاحب
سکنہ موسیٰ

علمائے سہارنپور دیوبند و نہ پور

بالذہورت کا نکاح بلا رضا علی کے بغیر کفر و
میں ابتداء ہی سے باطل ہے سید زادی یا غیہ
قوم کی اور فتویٰ نوادر کی روایت ہے جیسا کہ
مجیب مصیب نے ثابت کیا ہے۔

مولانا فہیل احمد صاحب
مدرس اقل مدرسہ سہارنپور

مولانا عبد الوحید صاحب

مولانا عبد اللطیف صاحب

مولانا عبد الرحمن صاحب

مولانا محمد ذکریا صاحب

مولانا منظور احمد صاحب

مولانا ظہور الحق صاحب

مولانا محمد حامد صاحب

مولانا فارسی عبد العزیز صاحب
مدرس

مولوی حافظ عبد اللہ صاحب
مدرس

مولوی سید نبی علی صاحب

مولوی اعجاز الدین صاحب

مولانا محمد صاحب

جواب صحیح ہے سید زادی یا غیہ سید زادی بالغ
کا نکاح بلا رضا علی کے بغیر کفر و میں باطل ہے
کما فیصلہ المجیب اللاریب اللہ

مولانا عزیز الرحمن صاحب
مفتی مدرسہ دیوبند

مولانا حامد احمد صاحب
مفتی دارالعلوم

مولانا حبیب الرحمن صاحب
مددگار فتنم

مولانا سید محمد انور صاحب
صدر مدرس

مولانا سید المغیر حسین صاحب
مدرس

مولانا اعجاز علی صاحب
مدرس

مولانا مولانا صاحب
مدرس

مولانا محمد انور صاحب
مدرس

مولانا محمد انور صاحب
مدرس

محمد یعقوب

مولوی محمد یعقوب صاحب
معدن

سید احمد

مولوی سعید احمد صاحب
معدن

مسعود احمد

مولوی مسعود احمد صاحب
معدن

محمد حسن

مولانا حکیم محمد حسن صاحب
معدن

مولانا سیر عالمی تھانہ بہون

مولانا سیر عالمی تھانہ بہون

سید علی

مولانا سید علی صاحب
معدن

سید احمد

مولوی عبد اللہ صاحب
معدن

سید حسین

مولوی احمد حسین صاحب
معدن

ضلع کبیر پور

محمد شاہ

مولوی بی بی محمد شاہ صاحب
معدن

کمال

مولوی محمد گل صاحب
معدن

سید شاہ

مولانا مولوی صاحب
معدن

سید شاہ

مولوی سید شاہ صاحب
معدن

شامزی

مولوی غازی صاحب
معدن

مولانا سید سعید صاحب

مولانا سید سعید صاحب

مولانا حاجی بشیر احمد صاحب

مولانا حاجی بشیر احمد صاحب

مولانا قاری عبد الوہید صاحب

مولانا قاری عبد الوہید صاحب

مولوی احمد شیر صاحب

مولوی احمد شیر صاحب

مولوی نبیہ حسن صاحب

مولوی نبیہ حسن صاحب

مولوی احمد امین صاحب

مولوی احمد امین صاحب

مولوی فضل حسین صاحب

مولوی فضل حسین صاحب

مولوی محمد شفیق صاحب

مولوی محمد شفیق صاحب

مولوی تفضل حسین صاحب

مولوی تفضل حسین صاحب

مولوی محمد ادریس صاحب

مولوی محمد ادریس صاحب

مولوی غفور علی صاحب

مولوی غفور علی صاحب

مولوی حکیم محمد اسماعیل صاحب

مولوی حکیم محمد اسماعیل صاحب

مولوی علی محمد صاحب

مولوی علی محمد صاحب

مولوی غازی صاحب

مولوی غازی صاحب

مولوی غازی صاحب

مولوی غازی صاحب

